نسخهٔ منتخب المسمی بحسن و عشق
تصنیف حضرت شان علامه نظام الدین
عبد الغفار ولد ... از دست ...
در ... برخوردار عبد القادر سلّمه
سالکی که صورت تحریر یافته

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حب

الشهوات من النساء والبنین [illegible]

[illegible]

[illegible] علی الخصوص [illegible]

[illegible] عنفوان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سر خود

[illegible]

... وإذا بلغ الأطفال منكم الحلم ...

[illegible]

[illegible]

... کان با ... صحبت ... [illegible]

شد ... [illegible] ... حرف ... [illegible]

چو ... [illegible] ... که از ... [illegible]

... [illegible] ... گفت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

... [illegible] ... تفاوت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... [illegible] ... العصر ... [illegible] ... الليل

[illegible] ... والقلوب ... [illegible]

[illegible]

القصه حسن را دیده نگاه خود را نتوانست نگاهداشت
مانند آیینه سراپا محو گشته و پشت بر دیوار حیرت گذاشت
دماغ چون بوی سنبل گیسو و نکهت زلف مشک بوی
مشام هوش سرشار گردید از بیخودی بحال آمده و تبسم
کنان تحیتی باذن اهلیتی گذرانید
با قول حسن پرورده او دست متوجه گردیده مژگان
بسم الله بر سر گذاشت و زبان حال برده چشم بوی
از روی کار برداشت و گفت ای دریتیم و هو الذی
یصورکم فی الارحام کیف یشاء بانوی
پرده نشین دو حرم سرای صورکم فاحسن
صورکم خاتون بهترین بزم سرای اکملیت بوده
نماند عشق بی ار آتش شوق حسن جهان در دل
گرفته که دل از کار و کار از دست و دست بحال
نرون ایمان رفته چندین شور عشاق یعنی تعلق سرو
بشیرین عراق و گرفتاری مجنون بلیلی حجاز و میان
ایاز و محمود پیشه ناز و نیاز شعبه ایست از فن او
و صفیر بلبل نوروزی در حصار مرغزار که غوغا در

و شمه از شورش در مبالغه و موافق اندخته اکثر
بیتی که نوشته است از نالهای زار او و سوز دل زار نمند
در فراق آن سرنوشته است که از آتش شوق او به
رخوت بخری در زمد کی سرو آزاد و حلقه بسته لعل
هجوم عموم او بسته از سنگه پروانه را از کسیر شیدای او
[illegible] پروا ندارد که در شبهای سیاه شمع تنش
چه شعله شده و بهمان که از آفتاب معشوق پرتو او
پرتوی دیده و در میدان محبت حربا حرب آب و تیغ
آفتاب گردیده کمان هر که دارا دو پای سیر آتش
قدم در وادی شوق سنگ کاری گذارد و ولی اندیشه
قبول کن که نسبت خوب [illegible] است آورد
ملاحت با نوازش سخن شور برده است که این گفتگوی
[illegible] اگر از [illegible] حضرت خود را رنجه مکن و اگر لطیفه
بزل کشکوی بسیار شکنجه مکن که گفته اند الهزل
فی الکلام کالملح فی الطعام سبحان الله
این سخن خیلی نمک دارد [illegible] شهزادگان
ملک دوست اند که [illegible] کاری حسن اند

جزان

چندان دو [illegible] از سیل مژگان [illegible]
که حال [illegible] فت [illegible] و چون [illegible]
کاهی [illegible] نقد جان [illegible]
دامان [illegible]
[illegible] کام ناکامی [illegible]
حال [illegible] سیل [illegible]
[illegible] سرو پای
[illegible] بجای خود [illegible]
[illegible] آه سردی بیچاره [illegible]
بی [illegible] شکیبی از دل بی نصیبی شراب [illegible]
[illegible]
خانمان بر باد داده سیلاب اشک حسرت متاع
طاقت سوخته آتش داغ حیرت ضعیف
قوی قوی ضعیف [illegible] نام [illegible]
برخاسته و بسر [illegible] از روی [illegible]
لایق حال او آنست که با بیخودی بی سر و سامانی
حیرانی پریشانی پشیمانی نادانی بی نام و نشانی

صفت تا ابد خالق علام و لم یکن له کفوا احد
سزاوار است که او را با کفایت میسر باید نسبت
آنست که سال خیال که غذای [illegible]
بنده و شکر مقال جز استمال فاستعفف
الذین لا یحسبهم [illegible] اغنیاء من
التعفف [illegible] من فضله [illegible]
[illegible] و سوگند به نامهای [illegible]
قسم وانه لقسم لو تعلمون عظیم
هر چند [illegible] مشتاقان [illegible] دست [illegible]
دامن وصال [illegible] هر چند [illegible] آرزو [illegible]
[illegible] آغوش [illegible]
[illegible] عشق با این نا قبولی [illegible]
[illegible] با [illegible] چند
چون [illegible] کشید [illegible]
سعدی را که در گلشن [illegible] غزل حسن [illegible]
آنچنانست که [illegible] بار گرانست [illegible]
یار [illegible] قدم [illegible] که این [illegible]

حواشی

نمیشد چو همیا و غمزه گرچه بی باک نمی بندید
لاغیر آنچه از آن اسیر زلف کشتن ساختیم
مستی با ماجین خواب پریشانی میبرد راه
که در خوابش که هم ز ما شوق شمشیر و نگاهم چو نام
لبی دو سه جانب از حالت دو خاست دراز و درنگ
امکان نمایت چون نظاره بیکاره عرضات
چو آنچه در تکوین خواب از خود ساخته شد
بیان شنای سنبل پریشان شد نشسته بیاشید
دامن دو سه دوق دیدن آن گل ز رنگ بسته جمع کرد
و از دیوان زلفم حالی بخاطره ورد ارزش
طبع ابیات خوش رستی با آنکه نه بگفت اوزرد
مستی با چو و چو شستی بی رو هم سر جیده شد
موج با وه بخراب تر دو کستی بار نوید غنچه شود
دارم شست حالی شتنگ کرده این نکته سینه
عجب که بنات کره نشین دریا است بیش کار

شناشان اوجست لستی ما تیر دعا گذارست
از بعد جوشن چرخ ای سنگدل حذر کن از صاف
شستی ما ما همچو گل دو روی و کمش جهانیم
که اعتماد باشد بر رنگ سستی ما عالی همچنانکه رفت
بیهوده دامن کس از دنکار آمد کوتاه دستی ما
انگاه نگاه از حسرت گلرخ گلاب اشکی
بروی بیخودی باشید و رها را چون غبار دام
بارب و هر تمام و رشک رشیدن سستی بچیده که عزت
از ملال و دراز تر باد و برق کر شمه از آتش شوق
جانگداز تر حیاکر فیهن قاصرات الطرف
قبلهم لم یطمثهن انس ولا جان صفت
[illegible] شان تست کویا کر ان الله
اصطفاک ... علی نساء العالمین
شان جلالت نشان توآری در خوبی حسن چه
[illegible] مشتاق جوست

گرچه یوسف ولیک یعقوب آبا عالی نسبی که شجره
اش چون شاخ و برگ الشاد خبرگیر و نهان بود آ
که از فروغش گلهای موجودات رنگ تماشا برد
ز بی خوشش بهار بی رنگی که گل خود رو حقیقت با
چمن زار تعلی است تخم دی عطار آگین کند که خوش
نفوسی صبغتا و برگ از دانه نقطه کن از چمن امکان
رو باند گلستان بها لاله زار از کف دست لیلا کرمان
جلوه و بدکه فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ
أَيْدِيَهُنَّ نگاهم از تماشاگشت ملکون
بهار این چمن چون میکند خون لیکن مدهوشان
باده هوش و جوانان بخبتان خدمت پیر میفروش
کرسان انصاف کشیده اند و درد درد چشیده
لب با سخن را بکام لب رسانیده اند بستان شمار
چاوه ونثار که بیمانه عمر در طلب لبالب کرده اند
گرد اندیشه اند بر نگی که قدح خالی شده و نان مونه

زلالی سالک زلالی بسباغ گوش گوش هاغ جمال
کز سیاهٔ حسن خلاصهٔ اعیان است این جهان جاب
به بین که هر دو دیدهٔ مبیس اند و گوش کن که هر دو
گوشوارهٔ آغوشش نسبت هر در رشته عبالی
بست و وصلت هر دو عزیز موافق جنسیت
علت ضم است بای الجهات الطَّیِّبَاتُ
لِلطَّیِّبِینَ وَالطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّبَاتِ و اگر
تاج فصاحت بر سر سخن نهادی و سر بتقریر
پیرایه بلاغت زینت دادی کشاهان هوا
و هوس را خیال این دولت در سر است و
دل سوخته را چنین طمع خام کجا در خور است این
خاکسار وادی افتادگی عجز و نیاز را چه جرات
کز گرد جوانی برخیزد مباد که نازنی بر خاطرت
نشیند و این بسمل تیغ ناز را کجا قدرت که با
ستیزد نشود که توفیق طیبه لی یافته نساط

حیات جمع

حیات برچیده اما [illegible] که منشور امید [illegible] لطف [illegible]

[illegible] لا تیأسوا من روح الله معشوق

است وصل [illegible] آدعونی استجب

لکم [illegible] در مذهب عشق ناامیدی کفر است

بخوانم [illegible] چند حالی بشنو سخن عالی   یکی گفتا

بفرهاد [illegible] که این [illegible] بیهوده تا چند

ز شیرین [illegible] شور [illegible] که خسرو هم [illegible]

[illegible] چو بشنید این سخن فرهاد دلتنگ

کشید آهی ز دل چون آتش از سنگ   فرود

ز حرف [illegible] چون [illegible]

در کوه زد آتش خون روان شد ز لاله [illegible]

[illegible] گفتا ای تندخوی تلخ

گفتار [illegible] عشق شیرینم مباد [illegible] در دل

غم [illegible] دارم   [illegible] سازم [illegible] دارم

نه تنها [illegible] باز دل و دین   فدای جان شیرین

[illegible]

جان شیرین تو نهای بنومیدی مرا راه چه شد
لا تقنطوا من رحمة الله من ابحر فتراای خصم
امید دل بسیار گفتم هیچ نشنید اگر بی‌مهر بیند و
عشق زنار مسلمانی کند در ملک دیدار چه آرد
زنو چشم و پیشه حسن گدای میکند بر در گه حسن
گدای روزی بگر دیده باشد که عشق کاسه
دریوزه باشد مسعود عشق شاهان راحمه کارست
در سنگی لعل خالی از شرار است زر در عشق
مشه بیگانه باشد که جای گنج در ویرانه باشد
تکلف گر چه دارد شمع کافور بود نور خدای شعله
طور چو شمع از آتش دل در گرفتم برو کو سر که
عشق از سر گرفتم نخواهم کرد ترک عشق دلدار
چو منصورم که اگر بر سر دار ای عاشق از ای حلّه
لطافت و جامه زیب حلّه لطافت ایم یعنی با
دیگر جایی که هوا و هوس از چه شاهان ملک دولت اند

در جلالت

در دلالت نسب ونسبت سبب عشق

ز سندا چه عشق از جانب بدی معرفت زاده شکه

شعر اين احببت ان اعرف فخلقت الخلق

محبوب درگاه احدیت واز طرف ما دوست بوده

که بایای ان کنتم تحبون الله فاتبعونی

یحببکم الله مطلوب بارگاه صمدیت

بیا ولیس محبت وما خلقت الجن و

الانس الا لیعبدون مبرهن وسر قلتش

بیان والقیت علیک محبة منی

مبین عزیز من انسان این امانت را برداشت

تا بطفیل این نور گرانمایه شب تار از ظلمت ظلم

وافلاس جبل برآمد عاقل شاغل تکلیف اکثر

اهل الجنة بله الله باید از بهشت ونعیم بهشت

... روشنست که از شمع حسن پروانه عشق

کسی پروا ندارد وحلاوتی که لی آن دریابی معنی یهیج

ثمری نبیارد پس این درولیست ظاهر و غنی باطن پیدا نکرد
اگر برداری حسن حسن قبول یابد و دختر لی غیور آیینه
بی صیقل مگذار که تا نیاز یابد صدق الله عز و جل
هن لباس لکم وانتم لباس لهن
پسته لب را نمک سود و تبسم ساخته گفت مطلب مطلب
مردم مطلب شده است لیکن واضح
که مَنْ طَلَبَ شَیْئًا وَجَدَّ فَوَجَدَ
وَمَنْ قَرَعَ بَابًا وَلَجَّ فَوَلَجَ ای نظاره جو
بجدی بجدی که ندارم چاره دیا سجده را شکست برای استخاره
نظاره بزبان اشاره گفت هر چند عشق را جز از گریه چاره
نیست در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست بهر حال اگر
فال کشایی جهت تسلی خاطر سی پاره دل که همه اش
سوره اخلاص است حاضر اَلَا بِذِکْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ
الْقُلُوبُ القصه بهی نسبت و پیوند حسن و عشق
فال دیدند و بعد شروع صفات الفت و جلالت

از قبول

و جلالت هیچ لفظ الله را جلاله میگویند و در فال مقدم میشمارند

وحدت بکرتیه سیجعل لهم الرحمن و
ودًّا رسیدند لاجرم عزم جازم شد و اجابت لازم
نگاه از خرمی چون گل شکفته بخت از جای
خود جستن گرفته غلط میشد ز شوقش پا و دیده چون
نادیده‌ای گنج دیده بجلدی طلب کویان شیرینی
ز سر پستان عقل از عشق بر داشت عشق مانند
مانند سپند از آتش بیقراری خاسته با آرامگاه
فی آرای شوق دویده ای منجم افلاک سنج خیالی
اصطرلاب طراز ارتفاع آفتاب از تمنای حسن گرفته
ساعتی سعید باید دید چون در تقویم و لقد
خلقنا الانسان فی احسن تقویم
نظر از نظر تمام و کسی از تثلیث زهره و مشتری
اختیار افتاد و غره مه بجستگی و فرخندگی قرار گرفت
و قرار از دل گرفت چه عجب اگر کوکب از زر و از احتراق
آتش غم خلاص گشته از خانه وبال غصه بر آید اتفاقا

اینک کسوف فراق پایانی یافته به بیت الشرف
وصال در آمد پس از انکه دوزایچه طالع عشق نگاه
کردن روشن شد که در جدول اتصالات کلی مضمون و
الشمس والقمر والنجوم مسخرات
با من مرقوم است و در او نیز طالع مولود حسن
نظر افکند بمطالعه در آمد که تاویل انی رایت احد
عشر کوکبا والشمس والقمر رایتهم لی
ساجدین معلوم است   چه میپرسی باز
وصل ساعت ازین بهتر نباشد سعادت
حد بهی را ندوا باشد   چو مه شق شد قیامت شد قیامت
راویان بوی گل اندیشه رموز تازه خیالی و ناقلان
رنگین پیشه چمن رنگین متالی چنین ادا نمودند که در همان
ساعت که ساعت مقرر شد عشق خویشان و یاران
خود را یعنی حیرت و حسرت و بی اعتباری و پریشانی
از دور کارگذ وفا کامی و بی سرانجامی را برای سرانجام

ساقی

سابق طلبید فی الفور همگی مجتمع آمده بتهیهٔ مصالح و لوازم
پرداختند و بدستیاری هنرمندان فرص و تقدیر دور
کارخانهٔ متخیله کارها ساخته آمد هر یک آنچه داشت […]
[…] اخلاص کشیده زحمت سامان […] مینا
کشیده دلی را بکلاه ابلق […] و […] ارغوان
زر […] و […] جگر خود […] و از گانه الوان
بوقلمون مراتب […] قطع نظر از اغیار گلهای رنگارنگ
[…] لاله و […] نرگس دوخته نگاهی و ناز […]
[…] پرداری و […] شکسته رنگی […] کار آورده
و ثنا و سخن از شکر نقل شیرین نقل مجلس تحیت
و عطار نکهت عبیر غبار خاطر از حریر پرده دل تحیت
[…] برای سراپای عروس […] طلا و دیبا
زیبای […] خطوط شعاعی نگاه با دختین مژگان
منسوج […] مهیا نمودند و لب اظهار گشودند که عاشق
بیچاره را باید […] که […] از جان […]

دیده‌ها از دل سوختگی و از پیشم از رشته آه بافته

به عنوان لب و پسته بر او زده بودند و از گل یاسمن امیدواری

لب غنچه از بوستان

مرتب کردند و قبای خوش رنگ از روی دست

آورده بودند و از انواع زیور که سیم تمام عیار سفید کشی ساخته

شده بود طلای خالص یک زلی طمع کرده بودند بعضی از آن

بنیاز لب و دندان از یاقوت ابدار و گوهر شاهوار

مرصع ساخته بودند نغمه سرایان تالیها و آمیزها

در غول زدن آواز را تحریر میدادند و رقاصان چابک

زلف که چون مرغ نیم بسمل بسماع آمده بودند سر را

اختصاص مینهادند به ترنم این غزل شعر آوازی فرو

و از آن هنگامه خانمان صبر و طاقت را میسوختند

وقت ساز و صحبت است ای دوستان عشرت کنید هر کجا

باشد نشاطی صرف این صحبت کنید بوی گلزار وصال

الشانی خوشتر است غنچه مینای دل را پر ز نکهت

کنید حوض گل نزدیک باشد وقت قدح نوش

خار در چشم غم و خون در دل حسرت کشیده ایستاده
آیین بیا... حسن در شهر خیال نقاره‌های مردم چشم از
تخته زینت آمیخته میرسید شادی باستقبال او از خود رفته
بعد عمری عیش بجان میشود عزت کشیده بزم خالی
است اما جای خالی خالی است آه اگر قاصد نو تکلیف
این صحبت کشیده در آن هنگام خجسته آغاز فرخنده
انجام که سایق از جانب عشق رفته در جستجوی یار
بچه آفتاب حسن بر رنگی تمام از مشرق سر انجام حنا
یافت جا و نشان اشاره ادا و ندای حی علی العیش
در داده که در شهرستان ناز هر قدر بتستان که باشند
در کارخانه شادی جمع آیند و در ترتیب اسباب حنا
بندی از دستی که باید و نحوی که شاید دقیقه فرو گذاشت
ننمایند چنانچه جای انگشت نباشد و کسی با ناخن حرج
نخراشد اشنای تبسم شادی چندان قند شکر ریخته
ریخت که مصریان را نیشکر انگشت حیرت گردید

[illegible]

و میرزا رضای شمائی از سوم کاشی نرم اندامی
از قد نخل موزون بجلوه درآورد که سرو آزاد را شوق
قامت جامه تنگی در گوشش کشید گرم وارد بهار
که میرزا در ورق طلائی برق جمال گرفتند تا جبین
بستان را از پرتو مهتاب شعشعه برق نقره بخشیدند
کلاه سبز و جهان سحرزوی در دهان زنار نگاه
مهیا کردند و کلاههای خود و عشوه برقصند در باغ کرشمه
بدو بخشیدند از کاغذ پری پرده چشم تماشائیان که
عکس رخسار و زلف و بناگوش و چشم دلبران
بود شکل لاله و بنفشه و یاسمین و نرگس بیاد
فانوسهای خیال از شمع جمال در آن بود از طبق
صافی هم رسانیدند مطربان ناز از موسیقار
مژگان و دایره حلقه زلف آهنگ قانون عشاق
نوازی کرده مضراب ناخن نازک پنجه جانان میره
غزل میسرود و بدامت این مجلس رنگین جدا نشست

[illegible]

[illegible]

نتوان گفت بهشت هست که چه دانست روی یار
گر چه خندیدن شکوفه است شوق لب غنچه گر باشد
بطراوت است که از چشم ابر تماشا ...
... که بوی خانه سیمین دندان است از غم ...
از ... دم است دل از شکر ...
... است از جام هر ... شوی
... شوق ... که ... شب ... دندانست خالی
... گشت ... لب حسرت ...
گو غنچه لبی و دندانست ... از آن که حسن حنابندی
و رنگ ... گل شکفتگی گذشت ... دختان ...
... انگشت عروس انگشت نما
گشت شب ... إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ
الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ ... فلک ...
... از طرفین بساتین سور
بر افراشتند و از شعلهای نور ... فانوسها

[illegible]

سپاس و آتش بازی شوق و مطربان [illegible]

[illegible] چندانکه در صحبت آن [illegible]

[illegible] نشستن و [illegible] پریشانی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خویشان [illegible]

تا [illegible] سلطان شاه [illegible] حضرت

[illegible] جان [illegible] آقا [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] محبت پهلوان [illegible]

خاکسار [illegible] خواجه [illegible] شیرازی [illegible]

[illegible] میرزا [illegible]

[illegible] خواجه درویش [illegible] حاجی قربان

جان [illegible] میان [illegible] ناظر [illegible]

[illegible] شوق [illegible]

حافظ صوفی

حافظ صوفی [illegible] حکیم صادق [illegible] ملاجی [illegible] از
جانب [illegible] همراه شده بودند [illegible]
تا [illegible] سید جمال الدین عرب [illegible]
[illegible] شیرازی میر صالح [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] محمد [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible] میان [illegible] هندوستانی [illegible]
عبدالمجید رومی میرزا ابوالحسن هندوستان [illegible]
[illegible] حافظ [illegible] لاهوری درویش [illegible]
اردبیلی خواجه [illegible] رئیس [illegible]
[illegible] کاشانی [illegible] آقای [illegible]
شیخ حسن [illegible] نصرالله [illegible]
[illegible] راجپوت [illegible] این عزیزان [illegible]
[illegible] آفتاب عشق [illegible] گلستان
[illegible] حسن رسیده [illegible] تعالی [illegible]

مگر تا باغ رضوانه کیم باشی بهمن سجده [illegible]

بامید غنچه شد نمشه الوان بخورشید زهره وشا

جبر وتیغ انجا ساوه عینک انبه بر تماشا [illegible]

طاق شد طاقت بر احباب که غیبت عاق [illegible]

بو محزون [illegible] ایلیه قصه [illegible] آ [illegible]

بلوری [illegible] کرده جاری بر جیبان [illegible]

باغ آ [illegible] گشته صد رنگ [illegible] غنچه‌های

دل که شد ناز بر چانچه کل غنچه شد [illegible]

[illegible] بر ق [illegible] کلشن انا الحق [illegible]

[illegible] قدیلرین بخو [illegible]

[illegible] وار زار بستان [illegible] غنچه [illegible]

[illegible] نسیم [illegible] جو

[illegible] مرغ دلم بر غنچه لب عشق قفس [illegible]

بلبل جرس بو [illegible] جدول کین باغ [illegible]

[illegible] محبت

[illegible]

صفحۀ آب کوثر از عکس چهرهٔ خود آب کوثر

هم فیض آب زندگی داده [illegible] خطّ مشکین

داده [illegible] از [illegible] او [illegible] از

[illegible] رشک [illegible] و آتش [illegible]

[illegible] آن [illegible] است

[illegible] از [illegible] است [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] بینش [illegible]

[illegible] انبساط و نشر [illegible] گسترده [illegible]

[illegible] نعیم [illegible] عشق [illegible]

[illegible] نشست [illegible]

[illegible] با نوای [illegible]

[illegible] مجلس آرا بودند [illegible] خاطر

[illegible] نظم و نسق [illegible] نمودند [illegible] غمزه

[illegible] عشوه [illegible] آرایش [illegible]

از قبای خوشبوی و بی‌لباسی کجرائی و لطافت سینه
اصفهانی و بچهٔ سمه کابلی و دایهٔ چنگونه کاشمیری
و بانو پاهای رنگین پیاله‌ها و جمال الشربت
شیرین شما دوست نبات لب ساخته بعشق نوشانیده
و از چشم پرخمار معشوق بنام شراب باده مدهوشی
در آورده و گردن سرشت بوستان شیشه تماشا
حال مستی اظهار کیا از زیاده زیاده میکرد و بیعقوف
من رحیق مختوم ختامه مسک است از بن
قبیل است مزه عنابت و نارنج غبغب و سیب
زنخدان و انار پستان کام آرزو را کامیاب
میگشت فاکهة کثیرة لا مقطوعة
ولا ممنوعة این تاویل است مطربی
غمزه و عشوه نواز و دو تار نگاه و طنبور کاسه چشم
کرده بی گوشمال کج دیده بود و در سهتار پر ناز گوشت نموده
از هر گوشه نغمه دیدار بینی و درا مخالف بر طبع راست

فهم بوده دوران انتقام خاص از بزرگ و کوچک

لطافت مساحت و [illegible] است نکار قانون عشاق

[illegible] ساختگی [illegible] عروق را که [illegible] تفصیل

[illegible] تفصیل [illegible] الوجود چنگ هم شاد بوده [illegible]

[illegible] حرارت دوکان خارج شوده [illegible]

[illegible] عشق [illegible] خواست [illegible]

[illegible] نغمه یار است چه ببینید [illegible] اولا

خوشتر [illegible] بهشت ببینید آن سرو آزادی که

تماشا [illegible] ببینید [illegible] از نقش و نگار است

ببینید [illegible] با حسن نسیم [illegible]

[illegible] و کنار است ببینید [illegible] کان

[illegible] لیکن هر کل آئینه است

ببینید یار است [illegible] تجلی [illegible]

رنگ و سامان چه سوار است ببینید عالی [illegible]

قلب [illegible] محبت نقد بخشش را چه بها است

سفرهٔ لذت خوان الوان نعمت
شوقی آراسته کز نسیم معرفت از جهان بر خاست
چو غنچه ... خوانی ... آراسته مهیا
... دل خواسته اگر سخن به توصیفش آشنای
ذوقم گردد ... تسلیم مغز سخن گردد خوان
... جوع را اصلا میرود ... و
لکم فیها ما تشتهی انفسکم و لکم
فیها ما تدعون ... شیئا ...
... گرسنگی را ندا میکرد که کلوا واشربوا
بما کنتم تعملون ...
رسید که بجهان خویش قوم موسی را ...
... عذریت ... دلکش ... سیاه
... خال رخسار خوان ... بندی بر آتش
چو ... آب ... مصداق ...
بود آتش ... لطافتش ... گشته ...
الشوق

التنوير خويش از حد بيان بيرون نمكين
تنبيه زحسن گندم گون ماني و جهانان هنگي در
شالم نيست سفره خسرو و قبا و دوخم نيست
اين گندم از بهشت بيچون نيست آدم بادم اگر نبود
آدم نيست كس بر سر سفره اسچنين نان نخورد
از مائده بهشت اگر خوان كشد هر كس كه دو نان
داشته باشد ز تقسيم هرگز بجهان نهشت دو نان
نكشد چون خورشيد رغيف چون از فلك خوان شاهي
گرد آفتاب از خجلت نقاب بچهره در انداخت
قرص جبين وجيهي كه از افق سفره نمايان شد ماه انجم
انفعال نقاب بي ساخت [illegible] نكات تفسير
لَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ باقسام استخوان
[illegible] نگاشت كه دعوى همسرى با نعمت بهشت
[illegible] چون [illegible] شده مضمون آيه
آيه انما نطعمكم لوجه الله لا نريد
[illegible] كه طعام ميدهيم شما را براى ذات خداى نه اراده ميكنيم

[illegible]

منكم جزاء ولا شكورا تا بوشش خازنان

ميرسانيد اجزارا هر يكى لى شتة فايعديد

رب هذا البيت الذي اطعمهم من

جوع وامنهم من خوف ميخواند آش

ماهيچه كه آب حيات و عمر دراز [illegible]

هر بار بری مسكر دخشك سدرمق منبود [illegible]

[illegible] كندری ميزد و شكم برستان دار الجهاد فاتح

راكه [illegible] خم گرسنگی از جان سير شده بودند راشه

مرهم ميث كشتى با نان آشكول كشك را [illegible]

جبه پسا حل [illegible] ميرسانيد اواني حلوا و مربا

موصوف بانهار من عسل مصفى

ظروف شكر و آچار معروف تتخذون

منه سكرا ورزقا حسنا كسى [illegible]

بری بر داشت انی بری من المشركين

خوانده شربت را از خوردن باز داشت و هر كه [illegible]

۱۲ ما ث

مرا یافت [illegible] که گفت توبه از [illegible]

[illegible] درضا عی لبنات الصفا

سائغا للشاربين [illegible]

خوانده انهار من لبن لم يتغير طعمه

کشاده کی دستارخوان بر همگنان [illegible]

[illegible] ان الله يبسط الرزق لمن

يشاء [illegible] روزی دهد [illegible]

[illegible] يرزق من يشاء بغير حساب [illegible]

اگر [illegible] استخوانی از آن مایده [illegible] فایده [illegible]

اللهم ربنا انزل علينا مائدة من

السماء تكون لنا عيدا لاولنا وآخرنا

است [illegible] رسیده است [illegible]

کجاست قوم موسی علیه السلام [illegible]

شود فادع لنا ربك يخرج لنا مما

تنبت الارض من بقلها وقثائها

بده [illegible] طعامی از آسمان که [illegible] اولنا و آخرنا ۱۲

[illegible] از زمین [illegible] ۱۲

وفومها وعدسها وبصلها گفتن

حبذا القصه درآن محفل بسد رجبت طیور کعرضها

کعرض السماء والارض بود چنان خوش

آراسته شد که فلک با نقوش انجم بزرگ آن نقش

غیرت کردید اگر نه که پیشانی [illegible] زنجیر شده است

خود را دیوانه وار بر زمین میزد و زمین از شادی

آنکه بساطی سبز دیباج چندان بر خویش بالید که

از آن بساط حاشیه اگر جهان دیگر پیداست تعجب نمی آمد

و ساعتی که ساعت از نظر زهره و مشتری منظور

وقت شناسان کل امر بوقتها مرهون

رسید حسن فرموده را وکیل و مهر و وفا را بر وکالت

گواه کردند بعد از تعیین کابین مبلغی از درهم

[illegible] که در حشد و ق [illegible] تلخ [illegible] مقداری

از نقد [illegible] انشک [illegible]

[illegible] از [illegible] شدن چهار شرط [illegible]

حشو الجبار

عشق با خوبان نگاه بدی بحسن نکند که جای نگاه
بر لطافت ناشن باشد و دوم آنکه اعتقاد
کتاب دل و [illegible] صفا کند که بغیر [illegible] نخواند
حروف لطف و [illegible] سیم آنکه
سفر از حضور تنش چندان دور نباشد که آواز ناله
اشتیاق بگوشش نرسد چهارم آنکه غیر از خیال یار
بجای دیگر دل ننهد و چند به محبت فانی شده به
سند صدق در صف صفا نشست و نقد
حسن و عشق را چون عقد گوهر بست [illegible] وصل
هم رسیدند و در آئینه دل روی یکدیگر دیدند
وصل حسن و عشق چون شد ای خدا این دو را
هرگز مکن از هم جدا ● هیچ عاشق دور از جانان
مباد چون من بیچاره در هجران مباد تمام شد
[illegible]
[illegible]

محمد عبد الله بن ولد فتح از دوست بهر مشغول نگینه حضرت شماع صاع
بجنو به بر مکان باسید آل بنت و سید ال علی صاحب و زنع او
و الاحباب تعالیهم اجمعین الله تعالی بر کرم علیهم صد رحم زاد عام
سرنا وادخل في جنة المأوى

یا فتاح

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از ادای تحف ثنا و محمدت لله الذی انزل علی
عبده الکتاب و بعد از ادای وظایف درود و تحیت علی
افضل من اوتی الحکمة و فصل الخطاب نموده می‌آید که چون
این کمینه بر پیرایه صناعت انشا اطلاع نیافته و در آن باب نشان
فضیلت اتمام بقدم اتباع نشتافته اما ضرورت حکم وقت
اقتضای حال رقعه چند در مخاطبه ارباب جاه و جلال و مکاتبه
اصحاب فضل و کمال اتفاق افتاده بود بمعیار طبع سلیم و ذهن
مستقیم بعضی از آن جمله مخاطبه با هم عبارتی نموده درین اوراق
جمع کرده و ترتیب داده آمد شاید که درین وسیله بخاطر مقبلی
عبور افتد و بر ضمیر و خاطر صاحبدلی سرمایه جمعیت و حضور
گردد وفقنا الله بصدق النیت فی جمیع الامور بمنه سبحانه

علیه یا فی الصدور [illegible]

هرچند [illegible] هیچ نیست که خویش را [illegible]

آفتاب [illegible] تا در هوای او کند عرض حال خویش از ضمیر عالم

[illegible] مطالعه نیاز و شکستگی صحایف

شوق و [illegible] آن درگاه و [illegible]

آن آستانه ارشاد و پناه [illegible] مقام [illegible]

بوقت عرض رسانیده میشود و التماس التفات خاطر [illegible]

که واسطه [illegible] و دنیوی و [illegible] سعادت صوری و معنوی

می رود [illegible] است که این نیازمند مخلص را [illegible]

[illegible] آن آستان [illegible] نیست [illegible]

[illegible] آن [illegible] مقام [illegible]

کعبه ارباب ارادت [illegible]

اطناب موجب [illegible] سلام

[illegible] و برکاته علیکم اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا

سقیا لأیام مضت مع جیرة   کانت لیالینا بهم [illegible]

[illegible] که بگذشت با [illegible]   بودند شبها با ایشان

اقرا تحیاتنا علی ذاک الزمان و طیبة ... من

القلوب مرا گاه گاه یاد نموده ...

جامی بر دست جانان در مقابل ... قصه کوته

مضمون فیض بیرون فروش بود حاصل پریشانی ...

نیاز و افتقار عجز و انکسار موقعت عرض ... بود

ملتمس آنکه دور ماندگان درمانده را بالکل فراموش ...

و گاهی گاهی بجز اوقات حضور و مجلس شریف ... خاطر

حاضر کنند ای جرم وصل حاضر غایبانت ...

زانکه دست حاضران از غایبان کوتاه نیست ... دارم

شیوه ادشت سلام الله و رحمته و برکاته علیکم ...

سلام علی ... منزل ...

الانام سلام علی طایفی گذشته ...

چون الطف ورا بلاغ تحیت و سلام و ... اظهار

شوق ... شیوه اهل ناموس و شیمه ارباب ...

لاجرم خاطر فاتر در اقدام برین مرام رخصت ...

دیوانه ... اندر روش عقل ... توقع آنکه ...

والسلام

[illegible]

بوسی [illegible] علی وطالتها عقد التحیة [illegible] نیاز مشتاق [illegible]
بود در ملازمان در بامداد [illegible] خاطر [illegible] وکار ارند شفقت
الامع شما [illegible] بهم [illegible] وکار [illegible]
[illegible] وصال خود [illegible] برق [illegible] شوق [illegible]
[illegible] خیال [illegible] شکسته [illegible] مرادات [illegible] حال
سعادات جاودانی متواصل باد والسلام والاکرام
[illegible] ادام الله تعالی الی الایام [illegible]
اخلاص المحبین المشتاقین [illegible] مستدام
برکار شنیم که حرفی چند از مقوله کتابتی [illegible] یاران
[illegible] دوستان بر دوستان فرستند بنویسیم [illegible]
[illegible] در آن [illegible] قصه غصه
فی التلاقی [illegible] خاطر گذشت کرده هرگز نباشد فراموشان
[illegible] نام ما نامی برند [illegible] خامه [illegible] بی سرانجام
پیغام میفرستند [illegible] موجب [illegible] تجاهل از مقتضیات
طریقه محبت و وداد است با تحاشی از اضاعت نقد
کاغذ و مداد [illegible] آن کمان که شما دم [illegible]

چو زنقش برآرادم نکنی . با آنکه بیادت گذرانم همه عمر عزیز
گذرانی تو که یادم نکنی . مدعا مضمون آنکه التماس بوقت
گذشته جسته نوشته این کمینه را مشرف وارند
از احوال ملازمان عتبه علیه حضرت مخدومی ارشاد
مآبی ولایت ملاذی ادام الله تعالی ظلال ارشاده
علی مفارق المحبین والمریدین الخیه در وقت تجدید
اعلام فرمایند باشد که خاطر شکسته را بآن تسلی آید که
لی دوست آنکه دیده بروکیش نکرده ای قوت یاکره
بکوکیش سپرده ای کاش ساز سخن قاصد از وی
تا یک دو نفس شنیدت ز کوکیش پذیرد والسلام والاکرام
سلام الله و تحیاته و رحمته و برکاته علیکم
تحیات مبارکات و دعوات طیبات که منبعث
از کمال اخلاص و نهایت اختصاص است مطالعه نموده
شوق و غرام به تقبیل انامل شریف که اشرف مطالب
است تصور فرموده نیازمندی این کمینه را بسایر
عزیزان تخصیص فلان برسانند چون این فقیر از آن
حضیر نزهت کنار امتی دور از آن حضرت برده اید یا از

رشته گاه

داعی

و والده

سمل الارقان

سلک ملازمان شمرده شود

بکوشیت که سلام با محبان رسان و بازو و مسکین آفتاب

رسان و دل دو زمد و چشم مدرسیده

بخاک قدم آن شاه کامیاب رسان و دولت دو جهانی

حاصل و سعادت جاودانی متواصل باد

بخت لعل [illegible] کیف قرار دمن شاق دراک

کیف اصطبار [illegible] بر دیده که دوری بحالت نگریست

چون از تو جدا ماند چرا خون نگریست هر چند که بی تو زنده

ام چرا [illegible] کس که رخ تو دید و درا زتو زیست باری

وقت که این سه بیت و باز دولت بخش

[illegible] بعد و بعد فراق ارباب در افتاده یکی

همت و ملکی نهمت متوجه است که بروجهی توان

علی الوجه لا مشیا علی الرأس روی افتقار بخاک آن

آستان ساید و سر افتخار بفلک عزت و شوکت ساید

امان نه کیمیا ئیست که بروجهی برودی اندود شنیدم

توتیای چشم خواب آلوده میند آن خاک در

که سرمه اهل بصیرت حاشا که کحل دیده بی بصر بود

صبح خوان جابشمول کرم بی انها من یعتدی بالنعم قبل

متحققا آنست که تا این ابیات عنقریب قناع
عزت بی امتناع بگشاید و از ردای تتق غیب علی
احسن الوجوه جمال نماید ؛ گر شاهد صبوری برآید
چه عجب ؛ ور محنت دوری بسر آید چه عجب
چون دل که خلاصهٔ وجود است آنجا ؛ تن نیز اگر باثر
آید چه عجب ؛ آمدیم قوادی قوم ... فی الدّ
تعین ... او کان عندهم ... اطناب ... می‌گردد
و ظل ظلال عالی بر مفارق ادانی و اعالی ابد الآباد
ممدود باد ... از اظهار شوق و غرام به تقبیل
تراب اقدام خدام عتبهٔ علیه مقام قدوهٔ انام
ملجای خاص و عوام مدّ الله ظلاله الی یوم القیام
ندای این فقیر مستهام ... لاجرم طی این مقال
کرده روی در قبلهٔ تضرع و ابتهال آورده می‌گوید
رباعی نامه شوم در آن حضرت بخوان نامم ببر
زانکه می‌ترسم بر آن طبع شریف آید گران چون
شوی ... فیض صبح آن آب حیات تشنگان
تیه حرمان را بخاطر بگذران ؛ بعد از عرض نیازمندی

حضور

شعرا

وشکستگی و شرح تعلق و دلبستگی بر بنده بوسی مجلس
شریف و موقف مسیب خادمان آن آستانه و ملازمان
آنند اظهار نموده نهایت آنکه جناب مخدومی ترک مجاورت
کعبه جان نموده دل کرده [illegible] مسافرت [illegible] آب و
گل آورده چون قدر نعمت ترشح بعد از زوال دانسته اند
و قیمت دولت صحبت را بعد از ارتحال شناخته مضمون
این رباعی را که [illegible] عمری بشکیبی ستودم خود را
در شیوه صبوری بنمودم خود را چون بخت آمد کدام حسرت شکیب
المنة لله که آزموده خود را [illegible] در زبان ساخته میل
نموده اند و بسبب [illegible] در سلک ملازمان معاودت
فرموده شک نیست که گرد این تشویر آستین کرم از چهره
حال ایشان خواهند افشاند و زنگ این خجالت بصیقل
عنایت از آینه ضمیر ایشان خواهند زدود و این گستاخی
بنا بر خجسته ایشان واقع شد والا چه یارای آنکه
رشته [illegible] مرا سفارشی بخورشید انور نویسد
[illegible] رفعت و قدر او بیش که خود را [illegible] حضرت
از ذره کمتر شمارد حق سبحانه و تعالی نزدیکان را از
بی بهرگی دوران محفوظ دارد و دوران را از بهرمندی

نزدیکان محفوظ دانسته و الکرام [illegible] و
خشکی [illegible] بتوقف عرض رسانیده می شود که شوق
ملازمت پای بوسی خدام کرام زیادت از آنست که
به تحریر زبان [illegible] بیان توان کرد [illegible]
اگر [illegible] خراسان [illegible] واین [illegible]
[illegible] مهمات [illegible] ممکن که [illegible]
[illegible] مکارم و معالی [illegible] معارف [illegible] اعالی
[illegible] تا [illegible] انتظار
[illegible] فاطمان [illegible] آمد [illegible]
[illegible] کرم نموده [illegible] تشریف قدوم [illegible]
[illegible] معلوم شد که [illegible] اجازت
[illegible] توجه [illegible]
[illegible] گردد [illegible]
[illegible] مبالغه تمام [illegible]
[illegible] گردد [illegible] صحبت [illegible]
[illegible] فضل عام [illegible] کرام [illegible]
والسلام [illegible] الکلام [illegible]
[illegible] شد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آن نعم [illegible] [illegible] و [illegible] در [illegible] کمال کرامت [illegible]

عوض [illegible] [illegible] [illegible] انکه [illegible] [illegible] آن را شایسته

و [illegible] شایسته دولت فتح الفتوحات [illegible]

دولت و [illegible] انتظام [illegible] [illegible] ابواب [illegible]

بوا و [illegible] بنوقف [illegible] [illegible] [illegible]

بار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] زمید

رسید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ابرام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] انجام

و مسافرت [illegible] [illegible] متواصلت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تقدیر [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

که [illegible] آرزوی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وصول [illegible]

رباعی

[illegible] قبل حلول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] حق تعالی [illegible] [illegible] [illegible] مفارقت

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دولت [illegible]

بر رویکان سرور ذو الاسلام والاکرام و حق
تعالی ظل رافت و سایه مکرمت حضرت سلطنت
شعاری خلد الله ملکه را بر مفارق عالمیان ممدود و
دارا و ارکان دولت را در مستقر عزت و توفیق
رعیت پروری و رحمت گستری رفیق گرداناد و
بعد چون صحیفهٔ شریفه که مشتمل بر نوازش رعایا و برایا
عموم برایا و مشقتی بر بدار گشته و نا باکان را قلع و قمع
بی باکان بسمع جمع فقیران و شکستگان رسید همه یکدل
و یک زبان دست تضرع و ابتهال برداشته به دعا
گویی دوام دولت به اشتغال نموده و چنانچه
رضا و رفق است و در صدد صادق که بکرم الهی
برکت ایشان بهجت ... تازه و ...
... و سعادات اخروی
حصول ... بعدل ...
و رعیت و عدل بباید است . سلطنت ...
یکی بود راستی و عدل ستون گر نباشد ستون خیمه بجای
چون بود خیمهٔ بی ستون بر پای . یارب این خیمه سعادتمند
و این ستون تا بحشر باد بلند . زیاده ابرام شرط ادب
توفیق رفیق باد ... ثنای شهنشاه جهان ذکر ... زبان باد
دعای دولت او ورد مسبح خیران باد به هر طرف که ...

سواد ده چو مهر سپاه خصم خونجم در هم گریزان باد ... چون
نوازشنامه که از فتح آن نسیم ظفر می وزید و از نشر آن شمیم
نصرت می‌دمید واصل و کحل کوی بیان را از خاک منزلت
کلاه فرق قدر و منزلت شان باوج عزت و درجه کرامت
بر افراخت روی نیاز بر زمین ... سپاس شکرگزاری
زبان حال و لسان مقال بوظایف ... سپاس
تضرع ... امید ... مطلع عز و شرف
... دعا ... و ...
... لطف ... عنایت الهی ...
... وزارت ... فتح ... مراد و دیگر ...
... مقصود ...
... تایید رفیق ... خواهد ...
... ساعت ... باد ...
نامه ... مشهور ... نامه ...
ذره ... خورشید ...
عالم ... صورت ... عنایت ... باد
دولت ... خاک ... آستان ... سر ...
کلاه ... گوشه ... منزلت ... اوج عزت ... ساعت
... زبان ... دست دعا ... آسمان ...

دعاگویی و مراسم دولتخواهی قیام نمود بعد رضا بمطالب که مرام این واثق
است و رسید بعز الطاف نامه با مشتاقی [illegible] که خبر فتح [illegible] باز
هزیمتهای این انداز [illegible] دست داده عنان عزیمت [illegible] و دست
مطلوب [illegible] رسید در جایی که منعطف کرده عنان عزم [illegible]
[illegible] ملالی [illegible] گذراند [illegible] شادمند و [illegible]
[illegible] فتح [illegible] والسلام والاکرام [illegible]
بار فتح طرب از مطلع رسید [illegible] نفحات [illegible] اقبال [illegible]
نامه [illegible] دل [illegible] حاصل نامه [illegible] مطالب
فتح [illegible] نامه [illegible] دل و جان [illegible] فتح [illegible]
[illegible] گوش
[illegible] فتح [illegible] نصرت
[illegible] مژده آن فتح [illegible]
[illegible] سپاسگذاری [illegible]
[illegible] نقش [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] راه [illegible]
[illegible] حاصل [illegible]
[illegible]
[illegible] خبر [illegible]
[illegible]

والسلام [illegible]

[illegible] دوست [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شد [illegible]

[illegible] عنایات [illegible]

[illegible] عنایات الهی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صحیح [illegible]

[illegible]

حضرت [illegible] جلال

[illegible]

[illegible]

روباه و زمام مساعدت ... [illegible] با نوال ... [illegible] خدا [illegible]

[illegible] بیا [illegible] لطافت و [illegible] مساعدت [illegible] مسابقت

آن [illegible] گستاخی [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بدرستی که عنایت و جلال خاطر عزیز را بسرمایهٔ شادی رسید از
[illegible] مقام کشور جهان و جلال تحفهٔ [illegible] منشور آزادی
رسید مضاعف مضاعف از عواطف و معاطفه که از فحوای آن مطالعه
افتاد عجز و شکستگی شوق و دلبستگی بوقت حضور سابق [illegible]
تصدیع [illegible] مبارک [illegible] امیدوار چنانم [illegible]
[illegible] کامران باشد [illegible]
[illegible] جاودان باشد والسلام و الاکرام
[illegible] و قصه [illegible] دل [illegible] باشد مرور [illegible] از [illegible] و جان
رسانند [illegible] [illegible]
[illegible] و نوا [illegible] السلطان حضرت خلافت
[illegible] مصدر [illegible] و مصدر الطاف نامتناهی [illegible]
مخلصان [illegible] دعای [illegible] و [illegible]
[illegible] بدرگاه [illegible] چون [illegible] خاطر
و [illegible] تاج شاه [illegible] اخلاص [illegible]
زرد [illegible] قصد [illegible] دارم [illegible]
[illegible] و اثبات [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible]
الحضرت [illegible] فتحهای [illegible] و ظفرهای گوناگون روزی کناد و [illegible]
[illegible] دولتهای و سعادتهای روزافزون فرود

امداد محمد و آله الاکرام علیهم الصلوات والسلام ؛ چمن کریان
هزار روی خوب ... نکوست ؛ عجب مدار که گر چند دشمنان همه
دوست ؛ رسیده نمره ها و حیدها ... لشکر سپاه ؛ چو کشور دل
و اقلیم جان مسخر اوست ؛ نامه بشیر از ... مصالح جمهور
انام و ... بموافقت ... افق ... خاص و عام از مساعی
جمیع جاه و جلال و معسکر دولت و اقبال حضرت خلافت پناهی
سلیمانی و شهنشاهی خلد الله تعالی انصاره و ضاعف مجده و اقتداره
بخاک نشینان آستان نیاز و اوقات کارکی آناء اللیل و اطراف النهار
به دعاگویی دوام دولت و خیرخواهی ارکان مملکت و ملت مشغول اند
رسید کلاه گوشه قدر و منزلت بشان اوج عزت و ذروه رفعت
رسانید جبهه نیکوان و ... بر لوف ... شکرگذاری قیام نموده
قواعد عدالت و سپاسداری کار فرموده می گوید ؛ خسروا
قاعده عدل فراوان کن که ز عدل ؛ ... ملک تو هر روز فزون
خواهد شد ؛ فتح و نصرت زخدا خواه که بی منت خلق ؛ مدعی گر
همه شیر است زبون خواهد شد ؛ تا زوال دولت موافقان در ترقی
باد و گردن مخالفان در ربقه خضوع و انقیاد بمحمد و آله الامجاد
والسلام ؛ آثار انوار ازل ذات ... باد ؛ اسرار ابد در مصدر
بادشاهی انکه عنان عزم تا بی ... عالمت مسیر باد
... دولت جلال الدین ... که آئینه صورت نمای معانی غیبی
دو نبوی

و دنیوی و مرات صورت شانی مقاصد صوری و معنوی
پوشش خواهد بود که چون حضرت ذو الجلال و الاکرام از آغاز تا انجام
همه مطالب ایشان بی آنکه تهیهٔ اسباب ظاهر سازد بر آن منطبق تمام
بوده باشد سرشته است و بواسطهٔ حسن نیت و صفا طویت
با عموم خلایق دارند بر اطراف و اکناف را مستغرق گردانیده امیدوار
عنایات که مقتضای فضیلت احسن انه حکیم فیما قضی کذلک یحسن فیما
وقت لاحق در جریان امور بر نهج سابق باشد و زمان استقبال
و تحول احوال با ماضی موافق است و در امور مهمه ظفر است استعمال
و آن قطعه خطوط است حق سبحانه تعالی حال که مشتمل و ماند و معانی
دارد و از خطا و خطر در امان و السلام
ملاحظه میبایست از انتظام امور ملک و مهمات و انتظام مصالح زیر دست
دولت بدخواه بیانه مخاصم و دولتخواهان مخصوص سعید زمانه
و دست بدسگالت داده کوشش گذاری شکفته و لسان با خیرخواهی
شکر خدا را بعون ازل [illegible] خصومت [illegible]
انسان در دنیا که [illegible] که الخلق [illegible] آنکه زری
در شفا و نفاق [illegible] ره وفا و نفاق شد این
عدالت و داد شد این همه فرزند تو از عدل زاد
کریمان بود فتح ممالک بر آسان بود تا دولت شاه جهان
در انجام شد تا بود امکان بقا و السلام [illegible] عنایتنامه

موجب خوشنودی و مثمر سعادتمندی مبنی از توجه لوای حضرت
نصرت شعار بجانب این دیار مخلصان دعاگوئی و دعاگویان
بیکبلند و بیکروی رسید خلوت سرای دل را رفت و روب داده
دیده ها سپید بر شاهراه انتظار نهاده نغمه غمخانه فراق و ترانه ویرانه
اشتیاق [illegible] مبارک [illegible] کمال [illegible]
منزل از وصلش سرفراز و جان با قبالش نازد و دل چه حاجت
اختیار ساعت سعد نیز برای او که ساعت را سعادت نهاد بود
از مقدم مشکین حاصل [illegible] در مطاوی عنایت نامه های آثار ارزان
یعنی که چهارشنبه آخر صفر یافت اشتهار یافته است رفته بود اما
فرامنت زمان [illegible] بعضی از مفسران آیه یوم نحس مستمر را
در کلام مجید واقع شده است چهارشنبه آخر صفر آورده اند
مانند که نحوست آن روز نسبت با صحاب شغا و شقاق که کافران
بدکیش اند زیرا که نکبت و نکال و استیصال ایشان در آن
روز بوده است اما نسبت با ارباب وفا و وفاق که انبیا و
تابعان ایشانند در غایت مبارک و فرخنده است
چه کمال قوت و غلبه نصرت در آن روز بوده است [illegible] بر دو
مبارک است بر دشمن شوم چهارشنبه صفر امسال [illegible]
سه شنبه صفر بار بینه است رجا واثق است چنانکه در آن شنبه
دخول درین شهر و ولایت بر ملازمان آنحضرت مبارک
و میمون

و میمون آمد و زین بجابت به بر فرخنده و همایون آید
[illegible] به بند گوش نیاید کرد از تحرار فراغت بهشت
جسمی که بر فضول کند تا بستاید خجسته چو حاجت بست انجا
کز آفتاب به هیچ شرف نزول نشد حق تعالی دولتی او
در این قصر [illegible] و [illegible] از احاطه اخشم افلاک دور
روزی کناد والسلام [illegible] آمده تق برگ گل و شقایق
بروی خطی از سنبل تر گرد و نگار [illegible] مضمون خط انتها
خوابی دیده نیابد [illegible] خوشه باشی زاد تو یاد کرده سیار [illegible]
اقلام و [illegible] عالی تمام [illegible] آنچه [illegible]
با انشائات العذوب و [illegible] حکایات [illegible]
وادی حرمان و سرمایه نجات سرگشتگان [illegible]
[illegible] امس [illegible] و [illegible] فقیر [illegible]
و عده [illegible] قناعت رسید و [illegible] را خضر [illegible]
چنان زر فضل بی اندازه بخشید [illegible] حصول این دولت
و حصول این سعادت و [illegible] شکر گذاری و مراسم
وسیله بیداری بجا آورد [illegible] تحقیقا للامرام و [illegible] عن
الاطالت الکلام بر دعا اختصار کرده می آید [illegible] تا جهان
شاه جهان سر باد [illegible] بر فرق زمانه سایه گستر باد
آوازه بندگی و شاهی تا هست [illegible] پاینده و شاه باد

پروردهٔ و لوازم السلام ... بیام ایزدی مشتمل بر

... و دعا کوبان ... پیام ... عنده در قید غم بند

خطا از روی آمد از خداوند ... تا مرحله ... با انواع

... مشحون و از شرف ساعت و اطیب اوقات

... از وادی فراق و ... به وادی اشتیاق

... سر ... باوج عزت ... بجهت ...

از خاک بر داشت ... بایستی که این فقیر خود چون خامه قدم

از سر ساخته جواب نامه بودی ... و قدم ...

... موده بودی اما ... عجز و بی اختیاری و

... و بی اختیاری ... را در موجب این ... شد

... غلبات شوق ... و چند با

... نزدیک ... مرتبه ... توان

داد رجا واثق است که عنقریب ... خرسند

... این ... و مقتضی فراغت و ... ست

از هجوم شدائد ... بطون آرزو مشتاقان

آرزومند ... در ... دور و ... محبوب

... و انه علی ما یشاء قدیر و بالاجابت

جدیر سخن درازی شد نوبت با تمامت و دعا و ثنا

... جمیع احباب ... علی السطور ...

... میرزا ...

مسیرا و ... فا ... الحمد ... متنا
والکلام ... ملوک ... آن ... سید ...
و ... ویهان ... جانها ... دان ... بیان ...
... دان ... العالی ... حضرت ... عشق ...
... بعلمها ... و ... کد ...
... صحبت ... قوم ...
... صور ... معانی ... احباب
باز ... آن ... خبر ... طبع ... زلف ... الجم ...
... بعد ... تکلیف ... کرد ... تکلیف کرد ... قول
... تکلف ... کرد ... حق ...
... جوان ...
... گاه ... وجهان ... دو جهان
... انها ...
... ست ... تجلی ...
... حسن ... صاحب ...
... گان ... جان ... حسن ...
... روز ... اخلاص ... تکلف ...
... اظهار ... افتقار ... حضرت ... بیان ...
... العجم ... آن ... گفته ... سلمان ... حد ...

[illegible]

جون اطلاع از ذوق و سینه حسن عقیده اصحاب سعادت بوده
و ملحوظ عنایت بر این معنی ان یادگار گرامی همه گوید دل
مشتاق و وفا و اسباب و مشکل عقیدت ... امر جزوی گرامی باید
محبت دوست بر سوختگان مهر و محبت گویا دل دوست ... هرگز نبود آزردی
در دوستی ... ان پیش کم نزدیک شود و نشان دوست بصدق و کرم
مشتاقان مستهام بخاک پای سده جاه و جلال و عتبه عز و اقبال
آنحضرت دوران از حد ایست که ترجمه خامه شرح نتوان داد و یاد دو کمال
اشتیاق نتوان کرد الا آن که تشریف آن باب مفوده با اسم دولتخواهی و قبول
و عاکف قیام میپاید ... تا بدور زین شاه جهان سر باد
بر فرق پناه سایه گستر باد ... آورده ... بوسه های پای است
بنده و شاه بنده ... باد و السلام ... آمد بزیر
عاصی باز دیو از استقامت ... سوی و دو جهان شاه ... محبوب
چون بر مشتری ز آسمان قدر و جاه خاکیان را ... و عاکف جیب
جواب ... در ... علم ... و فتح و نصرت
اقبال ... کارت ...
مشرفتا ... آفتاب باشند ... سوی ذره لی سر و پا رسید
ز تشریف آن ... ذره را ... بمجز اوج ... رسید
چون عنایت شاه همایون مینی از باد و دولت ... افزون خاک
نشینان آستان عز و بنا ز زر سرا فراز گردانید و کلاه گوشه ...

ارزانی

منزلتشان باوج عزت و [illegible] و کرامت رسانید همگنان یکدل

و یکزبان روی نیاز [illegible] و دست دعا بر آسمان ابد [illegible]

دعاگوئی و مراسم دولتخواهی قیام نمودند و [illegible] که حضرت

مهیمن شان محض فضل و امتنان از ابتدا آفرینش [illegible]

[illegible] مکان [illegible] مقصود [illegible] در رفعت و دولت

[illegible] بچشمت [illegible]

[illegible] خردمند اگر [illegible] مشوش جمیع آن [illegible]

[illegible] چون [illegible] [illegible]

از [illegible] این [illegible] برای جهان [illegible]

[illegible] عالم [illegible] شود

و [illegible] گردد [illegible]

با [illegible] خویش [illegible] [illegible]

[illegible] با اقبال [illegible] [illegible]

[illegible] اقبال [illegible] یافت [illegible] اقبال [illegible]

[illegible] دولت [illegible] [illegible]

همواره دست نیاز بر [illegible] همت [illegible]

بران کماشته که [illegible] بعموم عنایات [illegible]

القلوب همه [illegible] صفا شود [illegible]

[illegible] از [illegible] همه [illegible]

به محبت و وفا گرد و رباعی : خوش آندم که این جنگ و این
داوری ، شود دست یاری و یاوری ، کنی دوستان را
باقبال و کام ، شود تازه عهد و وفا والسلام
بعد از عرض نیاز بلسان اختصار دعا بگذارد عرض آنکه این وقت
میخواهد که خود را پیوسته بنوشت [illegible] بخط [illegible]
در کاغذ پاره جواهر اخلاص سطری چند بسیار تیز رسانند اما چون
هر قاصدی راه بدین مقصود نمیتواند برد و هر طایری پر این
مطلوب نمی تواند سپرد یعنی هرگاه کاری صورت نبندد
و از سر غیب در پرده بر ظهور مینمود [illegible] برکسی رسالت قاصد
و نامه مشهود نپسندد آنچه بیت : نیک سوی حریم [illegible]
تو باد را جای گذاره نیست ، امیدواری [illegible] که
عنقریب [illegible] نشانه لطف رسانند که حجاب قاصد و نامه
از میان برخیزد و دولت ادراک ملاقات شریف و
استماع مقالات لطیف علی احسن الحال و احسن [illegible] میسر گردد
[illegible] وقت آن آمد که این نیلی حصار [illegible] بهار گون [illegible]
خورشید وار ، دیده امیدوار روشن کنی [illegible]
کنی مخلصان و دوستان را شاد و کام ، [illegible]
بخدمت والسلام [illegible] که [illegible] الدین
علی شیر نوشته شد [illegible] که [illegible] اتفاق [illegible]

باود

تا بو که گنجی کنم به خاطر گذرت ؛ از رنج پر شوق تو یاد آورده
خواهم کرد هم به نامه درد سرت ؛ چون قلم [illegible] گشتم ابتدا به
کاستم گر تو می چند از رقعهای که یاران بنیاد ان نوشته بودم
از جمله از رقعهای اشتیاق بود که در این چند روز واقع شده
است یعنی در حال گشت تو سوق بر خاطر گذشت اگرچه
این نیز از [illegible] تصدیع حالی نیست و اوقات شریف را
بی باشد تضییع نیست که بنا بر همین بود آن نامه در دو سر بود
در هر حال هم بعد از آن در روی سطری دیگر بود مرادات [illegible]
سعادات اخروی حاصل باد والسلام [illegible] تحیاتی که جز
از دل بر آید همه روحانیان را جان فزاید تسلیم بود این [illegible]
وظیفه قدسیان ورد و معطر صباح و مسا باد صحایف دعا و ثنا
منبعث از کمال محبت و [illegible] صحبت بال و صفا معروض
میگردد و چون تکلف در شرح شوق و اخلاص از توهم
ریا عاری نیست و مبالغه در اظهار نیاز و اختصاص خرج بر
قاعده ظاهربینان خود نمای جاری لاجرم از سمت آن
برگشته و بساط آن در نوشته می گوید جز این کار نشاید
گاه بیگاه که در ظل ظلیل دولت شاه خط حفظ [illegible] ازل
بر تراشی برای حق بجای نقل باشی والسلام والاکرام

... شنیدن خامه دل را ترجمان بشنو از نی چون
حکایت میکند با زبان تیر و شمشیر چون فشان از جدائیها
شکایت میکند — حکایت تمادی ایام فراق و شکایت تمادی آن
آن به اشتیاق بیش از آنست که به عدو کاری و [illegible]
بسته و دستیاری قلم زبان شکسته در طول این نامه عرض
آن مقدور باشد در طی این صحیفه نشر آن مقصور [illegible]
آن باب کرده التماس [illegible] و دران ساعت
که این [illegible] دران فرخنده مجلس باشد بار [illegible]
تعظیمی کرد [illegible] زمین بوس و خاک پای رسانی — و [illegible]
از انتها و مضمون و مسافت از انقطاع [illegible] اتصال [illegible] و سلام
[illegible] سلامی کرده [illegible] تیر و بدان کشاده عقیق
از رشته جان — سلامی که سر طره لام — دل صاحبدلان
آورده و در رو [illegible] سلامی خوشتر از فردوس اعلی الف [illegible]
کشیده چو طوبی بر آن الف از چشمه میم عیان در پای
طوبی عالی نشیمن تحفه صحبت شریف و هدیه مجلس [illegible]
گردانیده معروض آنکه چون حضرت مولوی را شوق رکاب
بوسی عنان گیر شده بود [illegible] در [illegible] آن [illegible]
واجب نمود لاجرم این رقعه مصحوب [illegible] تجدید [illegible]
بحضور فرستاده شد اگر مصلحت دانند بعرض [illegible]

رسانند والا بیت هر چه نه مقبول دل پاک نیست . بایدش

از صفحهٔ ادراک شست . دولت عاجل مقتضی سعادت

آجل بر وجه اکمل میسر باد والسلام [illegible] نی کلک تو

طفل معنی را به جنابت حسن پرورده . غرهٔ صبح از طرهٔ شام

رشک رخسار ملوحظ آورده . قصهٔ کوته شب از هر پاره

پاره روز آورده . صحیفهٔ شریف مشحون معانی و عبارات

لطیفه [illegible] دوران [illegible] مشرف ساخته

در صورت [illegible] از عکس [illegible]

[illegible] شکر و ثنا ادا نمودند از

[illegible] لطف تو

[illegible]

[illegible]

[illegible] آورده [illegible]

[illegible] نیست از تو [illegible]

[illegible] لطف [illegible] حق سبحانه و تعالی

[illegible]

والسلام و الاکرام [illegible] بعد از [illegible]

افتقار [illegible] اختصاص [illegible]

[illegible] جدید [illegible] قدیم رسید [illegible]

شیرین بود این نظم گسسته عقد جواهر منظوم را از گوشوارهٔ صبح
قبول و تسلیم نمیکند خیالی ادراک خضر و عزم و قطعهٔ ختم طریق تصحیح
این مرده گستهند و معانی بدیع بر لوح بیان نگاشته‌اند و آن نیز
دفع گمان کاهل و رفع تهمت قابل را با آنکه پیشه‌اند
در قیاس خورده‌دانان نیابد چون دست طبع چو ایشان گوهری
چند از جوی خجالت گذارده و در صدف صدق و اراده
پرورده و در رشته و تحقیق محبت فراهم آورده تحفه سلک صحبت
و ضمیمه نظم جمعیت میگرداند [illegible] رشتهٔ این نظم از گوهر تمام
نیست گوهر یک صدف بار خاست [illegible] چو اقسام [illegible]
با دگر بندهٔ درگاه را همیشه بیاض سخن از طراوت طبع گوهر
تازه باد و فضای جهان از نفحات قلم دانشمندان پر آوازه
والسلام [illegible] الف شوق نوشت در سمت [illegible] عمر
دراز گرچه درساید زبان تیشهٔ شوق نگفت ما بعد تبلیغ
سلام بیان و تحسین و ابلاغ معروض [illegible] که چون نامه [illegible]
بر مطالب نا مدرک [illegible] از دوران گمنام [illegible] فقر و کمال
فرموده بود [illegible] دیده را نور و سینه را سرور [illegible] الحق
هر کلمه‌ای در بهار بهار رونق غنچه یافت که از شکفتن آن باغ
طبع خندان شود و باد آنست که از شگفتگی آن دماغ
از عطر افشان گردد [illegible]

[illegible]

بر اوج که بقیت اعوان [illegible] ورق شکفته [illegible]

دلبستگی [illegible] نهفته [illegible]

برکت و نشو و [illegible] باز اعوان جواهر [illegible]

[illegible] مقابل [illegible] صدق [illegible] عامل [illegible]

و شکستگی و پیوستگی و دلبستگی انتظام داده [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

کشتی [illegible] افتابی جلوه [illegible]

[illegible] تمام [illegible]

[illegible] کرده تمام [illegible] سرگشته [illegible]

[illegible] آشفته مدام [illegible] امیدواری [illegible]

زیور حسن و جمال [illegible] الکمال [illegible]

هر چند [illegible] شکسته و خوار بود [illegible] که [illegible]

[illegible] مشکل [illegible] بالتفات طبع لطیف [illegible]

و معما [illegible] باتمام خاطر شریف [illegible] السلام

[illegible] که از فتح معما [illegible] قفلهای [illegible] گشاده

و از [illegible] حاسدان را [illegible] بعد از تمادی ایام

[illegible] و توالی الالام اصطیاد از جانب جناب میر علی [illegible]

عالی [illegible] مصالح الدارین کاسمه الشریف [illegible]

العلی که اسم شریفش بصورت لطیف نگاشته قلم تحریر

و چامه تقریر کیفیت سمت ورود و یافت منتظران را دید
اخلاص را امیدواران کاشانه اختصاص را مروج روح و فتح
الابواب فتح آمده مقالات تحیات حیات انجام تسلیمات
مفتح تفصیل تمام مستحق و مهدی و مبلغ و مودی میگردد
و تشریح خطش بر شرح زلال وصال مقدریان حال و بیان
مقال محبت لاجرم از آن تقاعد نموده بر وفای منتظمین تمنای
اقتصار میرود [illegible] تیغ فتح شاه صف شکن را اقالیم
جهان باد و [illegible] بر فتح عالم را سکون [illegible] باد چون لطف
عالم آرایش هر دل جا و نقش چو [illegible] سنات
باد و مقدم الملوک السلام [illegible] تنای [illegible] بیت این
مخصوص به الشوق والغرام و نهایت آن محدود الی یوم
القیام و البین بینهما مفوضة الی الاجابت من الملک
العلام بصورت نثار شیر بساط [illegible] انبساط
منکر و [illegible] شعف [illegible] شرف [illegible]
[illegible] بعضیات و معذورات در اعلان [illegible] قلم [illegible]
ادای [illegible] ازان نتوان کرد لاجرم عنان عزیمت و نیت از صوب
این آمنیت معطوف و [illegible] در بیت مصروف میگردد
[illegible] زیرک آنکس که در هر [illegible] دست و [illegible] کار از
زند [illegible] کوتاه [illegible] نهد دست در دولت [illegible] بزند

الا ان جهان همواره امید به مقصد و مشایخ و وجه سعادت جاوید
این بود و السلام و الاکرام [illegible] [illegible] اجازه بر احوال
بیان محبت و اخلاص معروض آنکه [illegible] صاحب قدرت
[illegible] قبول سخن در آن حضرت نصیب بزرگ و شکر آن
نعمت صرف اوقات و انفاس به مصالح مسلمانان
و دفع مفاسد ظالمان و معاونان دیگر [illegible] و اصلاح
[illegible] کرامی حاصل آید و محافظت شریعت را ایستادگی نمود
تا به تحمل آن [illegible] حسنات [illegible] عظیم خواهد بود
عنایت بر آن [illegible] را در سلک [illegible] سعادت
و خلق [illegible] راحت [illegible] موجود کند [illegible]
دگر [illegible] که باشد [illegible] راحت و [illegible]
و تعالی توفیق دستگیری از پای افتادگان و بر آوردن
ارادت [illegible] زیادت گرداناد و السلام و الاکرام
[illegible] که چون رمز اصول و مبانی این نکته گوم [illegible]
اصل [illegible] و چون مشام ذوق از اصول معانی [illegible]
شده بوده از نسیم ابدی [illegible] با فاتحه اخلاص مقرون
به عنایت [illegible] و ابتهال و مشحون [illegible] توجه
به دولت الاتصال تحفه مصحف شریف و [illegible]
[illegible] میگردد [illegible] ازو فراق [illegible] آشنای
[illegible]

شعلهٔ آتش اشتیاق روشن‌تر از آن است که بشرح و بیان
آن بکام خندد و روی و خامهٔ دو زبان احتیاج افتد
لاجرم طی آن بساط نموده و زبان انبساط گشوده
ایما میرود که چون در سواد اوراق پاک بهر اهل محبت
و ولا سبق مشحون به نکته چند در اثناء شرح بیت
قصیدهٔ برده که بی شک نوی شوق از او نیز و آخرین
برده روی نموده و مملو بلطایف ارجمند که بر آن کتاب
لطافت انتساب چون قطرهٔ شبنم که جلد برگل
سیراب تازگی افزوده و منطق پرتو اندیشه و نسیج
عقل نگارست پیشه آنفاق جز بخیه کوفی که ... تحقیق
موی شکافی شناخته بود و نقوست مناسب چون
موی در رقم آمده عقل باریک بین و اعیان آن هم
موی سر عرق نهادن دست نداد تا چون موی بر
فرق نهاده و بر عبارتی پاک که بفهم و ادراک در ما
از بحر زخار خاطر گوهربار گوهرها استخراج کرده بود و بعد
بالماس تفکر سفته و در سلک انتظام آورده از آن تا جواهر
آبدار و لالی شاهوار ثنا و نعت چندان تدبیر لاجرم اعزاز
دوش جان و زینت حمایل جنان گردانید که توجه خاطر
شریف با استنباط این نوع غرایب و بدایع با وجود
کثرت

[illegible]ت شواغل و موانع علامت است که خدمت
ایشان را الفرقة ظاهر از جمعیت باطن مانع می آید و از آن
[illegible] امیدوار گشته مسالت می رود که حق سبحانه تعالی آن
جناب را جمعیتی کرامت فرماید که این جمعیت و ترتیب
آن محض الفرقة نماید والسلام [illegible] بعد از ادای
وظایف دعای مقرون باجابت [illegible] جمله
دعا مرقوم [illegible] قاصدی رسید و قصیده [illegible]
[illegible] چو حرفی چند خواندم زان قصیده [illegible] [illegible]
[illegible] قصیده [illegible] و زان [illegible] پیش [illegible] اصرت [illegible]
[illegible] و با قصیده [illegible] [illegible] مطلع [illegible]
و [illegible] [illegible] سیاهی [illegible] حرف [illegible]
چون سیاهی [illegible] نقصانی [illegible] عرض الکمال را
[illegible] کلام و لطیف مقال کوشیده بود [illegible]
[illegible] این ناقص را [illegible] [illegible]
[illegible] در نماید آری [illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible] [illegible] از [illegible] آن
چنان مفهوم شد که خدمت ایشان را اراده اقبال
[illegible] مقصود و اعراض [illegible] بوده مانند
شده است الحمد لله علی الآیة [illegible] و [illegible] امور

صوری و ترک اشتغال غیر ضروری چون ملایم مزاج
شریف عزیزان از زیادتی مبالغه نمود و در بی‌کاری
نتیجه عافیت که مقصود ظاهر است و جمال ظهورش در
حرکات صوری ترقی

گر هر جای جمال شود نمود و هر معنی را نا گشته چه بود ماهی اسرار حقیقی
نیست از بحر تو که میرسد بر چشم و گوش آن بوی گر شود آب
اگر هر تاب و از ره جانش پندار بی حجاب حق تعالی
همگنان را حقیقت قرب مقصود آگاه گرداند و دوست همت
از نمودهای بی بود کوتاه والسلام و الاکرام

بعد رفع ... الی المجلس العالی ... معروض میدارد
والمعالی معروض آنکه هر چند این شکسته مدتی است
قصیده به تشبیب نرسیده تا چون نفس تو را از سعادت
عادت محرومی مساحت بحر و سیاحت فضای معانی
و طایف غزلی که بی نفسی به بعضی از مظاهر صوری حاشی
سبب‌ها بالکلیه انسداد یافته گاه گاه تشحیذ خاطر را بلکه تنبیه
غافل و حاضر را به تتبع بعضی قصاید عام الفواید که منطوی بر نص
کلام الهی و حدیث نبوی مشتمل بر نصایح و کشف فضایح غرور تفاخر
و مفاخر و ملاهی دنیوی و بازماندگان از لذات کمالات معنوی است
اشتغال نموده می‌آید جماعتی که ازان نمط کلامی دارند و در ان

نقابی

نقایص بر حدود [illegible] تصور میکند که خویش را من بعد

ولشفیع و توضیح و تفریح ایشان [illegible] حاشا ثم حاشا

[illegible] یا دشمنی که چون [illegible] و صاف خود

بیان [illegible] نیست حاجت که در [illegible]

[illegible] منقبت [illegible] تفصیل [illegible]

[illegible] بزرگان [illegible] باشند و با بود نالد [illegible]

[illegible] [illegible] و آیات [illegible]

[illegible] مقصد آن [illegible] بود

[illegible] حاجت [illegible]

[illegible] جمیع [illegible]

و اعضا [illegible] امثال ایشان باشند و از آن [illegible]

و [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] افضل المتقدمین

[illegible] المتاخرین [illegible]

[illegible] النعل بالنعل و در طریق اتباع آن [illegible]

گفته شده بود [illegible] فرستاده شده [illegible]

[illegible] کرده و از حسن [illegible] محفوظ [illegible] العلیم الغیب

احرف الی الاجابت بالقلب والسلام والاکرام

[illegible] گشت نامهٔ گرامی صد گونه خوشی بر ده آورده

نشاط [illegible] آیای نو در میان ما [illegible] نوشته [illegible] مجموع را از

رجای دوست بایم [illegible] شریف [illegible] عبارت لطیف

مشتمل بر رباعی [illegible] و [illegible] دوست و [illegible] بیان [illegible]

الی [illegible] بیشتر تصور کم توان کرد مطالع این ضعیف و نحیف

رسید از هر مصرعه بر دل محزون و سینهٔ مجروح [illegible] رسیده

گشت و باب جمعیت مفتوح نایرهٔ شوق وصال اشتعال

یافت و داعیهٔ سفر مقتضی بدولت القدوم [illegible]

خاطر [illegible] چنین است که عنقریب امضای این نیت [illegible]

[illegible] کرده آید اما بواسطهٔ [illegible] ایام [illegible]

[illegible] وفا موعود این مراد بعید افتاد [illegible]

و حالی [illegible] از توفیق مصالح دینی و دنیوی [illegible] گرداناد

والسلام والاکرام [illegible] چون نامه [illegible]

عنبر [illegible] زیور خط مشکین [illegible] قرائتش [illegible]

[illegible]

[illegible] سلوت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ازان [illegible] عیسی [illegible]

پاکی و عیسی جلوه ظهور نموده بهار لعل [illegible] دلبستگی و نیازمندی

[illegible] بر [illegible] عرض رسانیده می شود بتماشای [illegible]

المغفر الی الملاقات برین دو بیت اختصار کرده می آید

[illegible] رعنا و چون [illegible] است ز عشق [illegible] باغ

[illegible] جوانش [illegible] امید که باشد [illegible]

اقبال باد و به السلام و الاکرام [illegible]

[illegible] امید [illegible] تا [illegible]

[illegible] الکرام [illegible]

[illegible] آستان رسیدی و [illegible]

[illegible] بر دو [illegible]

[illegible] زندگانی [illegible] امید واری [illegible]

[illegible] بالایام و الایام [illegible]

[illegible] و العوام [illegible]

[illegible] ملک [illegible] زندگی [illegible]

[illegible] دولت سعادت مستدام باد و السلام و الاکرام

چه نامیست [illegible] میم او [illegible]

[illegible] خط او [illegible] زانو [illegible]

باشد که روزی چند باد و [illegible] باشد الحمد لله و المنة که از

اجیقی که با هوای مخالفان موافق بود مرتفع شد و ارکان [illegible]
که با هر او موافقان مخالفت مینمود منهدم گشت لاجرم احوال
ایشان از موجبات تفرقه مصون و اوقات باسباب
جمعیت مقرون با دو اسلام [illegible] چون در لعل این
و اسطی لعل [illegible] بهم در میان آینه قفا [illegible] که بادیدیم
از شستر خفا در انجمن ظهور شد جلوه نما [illegible] بحکمت
رحیم [illegible] هم دیده مردم و هم مردم دیده چون درج
کافوری [illegible] و احرام زیارت شهیدان [illegible]
[illegible] زیارت [illegible] سید [illegible] او دران
بجای [illegible] شان [illegible] و از نکهت جان بخش شان زنده
شدند شکر این نعمت را اگر تواند کرد و عذر این معصیت
وارد [illegible] که تو اندازه روان [illegible] دست برآیم [illegible]
دو دست [illegible] دراز یم [illegible] دست [illegible] کردیم [illegible]
بالای [illegible] دست زبر دستان باد [illegible] نگار [illegible]
عمر شکلی که رونق این نگار دستان [illegible]
بر خط [illegible] لطافت [illegible] دریچه [illegible]
به مفلسان [illegible] درست [illegible]
از غایت تعلیم [illegible] بر حلقه چشم چون نگین خاتم

جواب آن بر لوح اخلاص نگارها اختصاص مرقوم گشت
بدبا حسن عاقبت و سعادت خاتمت مختوم آمد قرین
اجابت باد و بالنبی و آله الامجاد امین [illegible] بسیج
در تحت اشواق اجرت وهم متعلق علی آفاق از تحت
فراق و از بسیج است آفاق [illegible] گفتم نفس علیه السباقی هرگاه قلم
برداشتم که در جوابات شریف [illegible] بنجز آنشم چیزی نامه
کنار گفته باشم و نوشته باشم از ملالت خاطر شریف
اندیشه کنم و اقتصار [illegible] اختصار بیشتر سازم
بر که بیش از تجربت آید و روی تحریر [illegible] بکنم [illegible] روی [illegible]
می ترسم [illegible] چون من [illegible] بر خاطر عاطر شما گرد
نوشته شده بود که [illegible] تفرقها و قبت تحصیل
جمعیت [illegible] در جمیع جهات این قصد [illegible] هست [illegible] در
[illegible] از دست رقیبان گوینده جمال
[illegible] شمال [illegible]
و دعا [illegible] می باید کرد رب لا تذر علی الارض رب لا تذر علی
الکافرین دیارا گویان و [illegible] این طایفه [illegible] نگذارد
و استدعای را [illegible] حقوق مستدعیان را گذارد
و [illegible] از [illegible] برادران [illegible] مقصود است و از
جمله [illegible] معدود و وصیت آنکه [illegible] تیقظ و تحفظ حال

کاستکان دارند و معامله درویشان با الکلیه با ایشان

نگذارند [illegible] بیا فکن به نیروی جاه و جلال [illegible] رسوم شعری

[illegible] لیلا لتعاقب بحبیب تعیب لکلیا للایام

بلوم ملوم کارهای دینی و دنیوی بر مجاری صدق و صواب

جاری باد و امور صوری و معنوی بر مطاوی خیر و ثواب

ساری دالسلام [illegible] کرده از شوق شعبار

طبیعت [illegible] هما یان قدسی هوای تدرعیا [illegible]

مطلع [illegible] کز اهل سخن مثل او نیست [illegible] الحق

مطلعیست که انوار لطف و ذکا از معانی آن لایح و آثار

حسن ادای از عبارات آن لامع اگر حیا نحیه کاهی با تمام

آن پردازند هر پر تو اندیشه در تکمیل آن اندازند شک نیست

که بیت القصیده [illegible] الایام و واسطه عقد الشهور و

الاعوام خواهد بود و حق سبحانه و تعالی [illegible] صحایف شئون و اوقات

و هر چه [illegible] باد ما مون و السلام [illegible] بعد از عرض

نیاز معروض آنکه چون موصل رقعه شریفه عزیمت مراجعت

نمود این فقیر نخواست که در جواب آن کلمه چند ننویسد

هر چند که گرد خاطر نفور از رسوم عادی و تکلفات رسمی

گشت از معانی فکری و سماعی جز این رباعی چیزی

بخاطر نگذشت [illegible] کی باشد و کی از عدای بر همیم و فز

فوزم

تفرقه مسی رباعی نابریم شده [illegible] خوشی [illegible]
جز [illegible] وجود تمامی برهیم حق سبحانه وتعالی [illegible]
خرق عادت [illegible] دولتی وسعادت آن رفیق گرامی [illegible]
[illegible] بیشتر صفای خاطر بیکجا [illegible] توانی کار
چنین [illegible] که بس [illegible] آن کمال عکس [illegible]
صحبت [illegible] در من [illegible] پر دم از ره دیده و دل خون
ریزند تا بو که [illegible] لطیفه انگیز [illegible] نامه و قاصد از میدان
[illegible] سطر [illegible] فضل آن [illegible] وگر [illegible]
وصحیفه گرامی که مصحوب رشحات قلم [illegible] گردانید
قبله اقبال [illegible] باشد و هر چندی از ایام
دوری [illegible] مهجوری کلبه ایام امیدوار [illegible]
تازه گردانند [illegible] مقصود مهجوران را [illegible] شکفانند
یک [illegible] امید [illegible] فضل [illegible] مقصود [illegible]
بخشند [illegible] نامه [illegible] شکوفان مکرمت [illegible]
[illegible] زبان خامه [illegible] عنوان آن [illegible] لاجرم [illegible]
ان [illegible] دعا [illegible] اختصار [illegible] لایزال [illegible]
جاه و جلال دولتخواهان برشحات فضل تازه باد و
درجات ترقیات ایشان را تازگی فی اندازه والسلام
رقعه [illegible] فیاض کرم زفضل بی اندازه [illegible] انداخت

رقعه مسبهر آواز مشعر ملاوات مراد آن خرم شد مشکین
آسمان اختیار انتظام مژده مرادات صوری و معنوی متضمن سعادات
دینی و دنیوی جناب سیادت پناه السلام والاکرام حقیقت آن که عهد
رفیع بنیاد مرفوع آنکه چون از شجاعت سحاب فضایل و خصال اکتساب
ساعات شادی اکتساب معتمد احسان شان کم شده بسیار
تعطش و تشوق بیت چو تشنه که کند آب دریا یاد کم
نشان کم شده تو لیکن همی جوید اگر چه بسیم شفاعت و مکارم اخلاق
را کار فرموده در آن باب اهتمام فرمایند تا کشند لا یزال مجلس
شریف مجمع رفقا و مرجع فقرا باد والسلام حاملان
عطایا بر کنار دجله و دور از یار مهجوران عاید داعم از شکر
خار کوهی و حلیه خود در کنار چون سواد دیده ام دریا کند
بعد از آن سیل اشک با هم گشود با دجله یا به دعای بعد
اجابت قرین ... که متعهد سعادت ... مستعدین و مسالک ...
مستجاب همراه از مرادات مترکه او تحفه مجلس
شریف و هدیه موقف منیف سکر ورد و شعوف و توقع
تحقق و اشباع دریافت سعادت ملاقات که از معظم
و اجل مرادات بیش از آن است که با مداد خامه بیان و
اعداد نامه سخن گستر از عهده ادای حقیقت توان نمود لاجرم
عنان بیان از آن صوب معطوف داشته معروض شکر و دعا بود

عنایت

بسبب این علت حضرت عزت احوال فقرای که رفقای
[illegible] و جمیع [illegible] به نوع سلامت بر منهج استقامت
[illegible] و از هر در غم و نگرانی که موجب تفرقه باشد [illegible]
[illegible] ان شاء الله العزیز که مجاری احوال دولت جاودان
آنحضرت نیز بر [illegible] اجمال و [illegible] کمال واقع باشد [illegible]
[illegible] احوال [illegible] از [illegible]
[illegible] از اینجا [illegible] یافته والسلام
[illegible] جانب دشت و برفت [illegible] گذشته [illegible]
[illegible] گذشت و [illegible] گذشت امید [illegible]
[illegible] برگشت و برفت [illegible] امیدان [illegible]
رسیده [illegible] تا اینجا رسیده امید که [illegible]
[illegible] خادمان آن آستان [illegible] باشد [illegible]
صوری و معنوی ملازمان اند [illegible]
اجمل [illegible] طریق اکمل میسر گردد [illegible] والسلام والاکرام
[illegible] ای خواننده [illegible] دوران را [illegible]
[illegible] قانون شفای [illegible] مهجوران [illegible]
[illegible] آتش [illegible] چون [illegible] شریف [illegible]
[illegible] اتمام [illegible] الا [illegible]
آنجا [illegible] هر یکی از دیده [illegible] و سینه که گشته [illegible] از فلک

حدت و حرارت فراق و اضطراب شدت حرارت
اشتیاق موطن الفت نشیمن زلفت بیار امید سر
طلعت قرین با دانست نتیجه که خود را بدین طریقت
رنجیده نوشته بود که از بعضی کسان که تقاضا و نهایت
تربیت و رعایت بود سخنان نامناسب گفته باشند
سر زده شک نیست که هر که چنین کرده باشد از دایره انسانیت
بیرون خواهد بود و حیف باشد که زبان بحکایت کسانی باید
دهان بشکافتن ... انسان ...
گمان بد ... و ... ایشان را از خاصیت ...
وجود جز صورت انسان نرسیده ایشان را والسلام
ای نامه و قاصد تو بی قبل از وقت ... کوی ... من را ...
... بهره یابد ... زندگی یابد ... نامه تو
نامه رسانید جان را غبار غم رانید نامه که مایه امانی ...
... معانی ... صد ... صورت
در نظم بدیع پاک روش ... بستند
اصناف جواهری که چیدیم ... نظم ...
ذوق و شعف و نیازمندی ... خیال ...
... بطبع خرم ... کرده ...
تحفه مجلس شریف ... می فرستم سلام ...

کلمه اعلم

که ... یکی و والا مرحمت، با بنده ای سیم ... سه حرف تمام

بر همین نکته ختم گردید مختصر والسلام والاکرام، ... ای مخدوم ما

مسلمانی کار مسلمانان سلامت نیست [illegible] کان

[illegible] اسلام معمور ... [illegible] نخست که ... جان ما

چنانکه ... که خدای ... [illegible] گردی اکرام لطف

... والسلام علیک السلام والاکرام ... آرزو آن که

[illegible] ذوق و ... حدیث ... ما

[illegible] ... الاکرام ... [illegible] ایام ...

کام ... صبح ... دولت ... خورشید

انور ... مطلوب ... [illegible]

اخلاص محبت ... از شواهد اختصاص مودت فی این

حال ... اکرام ... دلیل ... [illegible]

هر سطری ... از مواجب حرمت و تعظیم و هر حرفی ناطق

از مراسم عبودیت و تسلیم متقابل گشت و چون تعلق

مراسلات ... [illegible] ... شیوه شکستگان

و فقیران ... اعراض نموده میگوید ... خدا ... که نامی

خوانی ... نیک ... خلق ... والسلام والاکرام ...

رفیق تو از دولت و بیدار بود ... هم دیده نور مانده هم دل ...

حقیقت آنکه شهور و دور ایام و شهور این غیبت با بدل تشریف
مقصود نبوده مرجوع آنکه بسبب بی توفیقی متعلق بغفلت از
مقصود حقیقی اغلب اوقات این فقیر بیهوده گذشته اکثر
انفاس بالا یعنی مصروف گشته و از آن جمله نسخه که درین
هنگام ورقی چند نا مربوط و سطری چند نا مضبوط بکمان آنکه
بطریق گلستان بهشت ترتیب یافته و چون درین ولا بخدمت
خواجه عافیت محمود عازم آنجانب بوده در صحبت ایشان فرستاده
باشد که بطفیل وی بعین رضا ملحوظ گردد و از حسن صفا
محظوظ توفیق رفیق باد و سعادت زیادت سلام الاکرام
شعر لا زال مجدا الاکبیر و مجدا فی ازدیاد النعماء
بعد از رفع تحیت تسلیم مقرون بلوازم توقیر و تعظیم مرفوع آنکه
مسموع افتاده که اندکی عارضه عارض گشته و بحمد الله سبحانه
بکلی بهتر شده می باید که شکرانه آن را اکثر اوقات بلا شائبه
غرض بر مطالعه جوهر نگارستان منظومان و فهم بر بنیادی
مهموم گذرانند و آن را وسیله حصول نجات دینی و دنیوی
و ذریعه علوی درجات صوری و معنوی دانند بیت در مزرع
عمر تخم نیکو میکار تا نام بر آید به نیکوکاری والسلام
شعر نسیم هبت من اکناف نجد و اوقد فی
الحشا نیران وجد و ذکرنا بان اهدی الینا کتابا
منا

من ودی العز المبد الصعاف مضاعف الطاف که فراموش الا
یان یاد کرده اند دلها خاطر رفتگان را بجا طرا ورده وظائف
دعاگوئی و مراسم رضا جوئی مبذول میکرده و تحاشیا عن
الاطناب فی الکلام المفضی الی الملال و الابرام بر دعا اقتصار
می افتد حق سبحانه و تعالی همگنان را از هر چه نباید نگاه دارد و از
آنچه باید در پناه و سلام و الاکرام بعد ... اتی والنهی
قصة السعید والشقی الی المحابس المحفوف بالمجد والعلی
استماع نهان افتاد که چیزی مرض واقعه بود ... صحتی
کلی روی نموده و المنة لله دل با حسان بقیه ... و ...
صحبت ... معصوب نگذارد بودی بی خبر ماندگان ... ان
رافی خبر جان و دل نفرستودی حق سبحانه و تعالی همگنان را از عار
امراض صوری و معنوی مصئون دارد و از غایلهٔ آفات دینی
و دنیوی مامون والسلام و الاکرام ... آنکه پناه
اهل زارت کردند بیچاره تر از چاره سازت کردند صیداد
سری نگاه کسارا زنهار از شکرانه آنکه سر وزارت کردند ارتفاع
پایه عزت و جاه در سایه پادشاه دین پناه پیرایه اکتساب
دولت ابدی و سرمایه استحصال سعادت سرمدی است خردمند
آنست که آن سرمایه را معطل نگذارد و آن پایه را اهمال
نداده و زبان در دستگیری از پا افتادگان جنبشی نماید

و بآن دریای مردی سررشته از دست داده کار آن مشتاق
فرمایند یعنی برآورد حاجت امیدواران که فردا مایه امنیت
امنیست نشان در سینه مهر سینه ریشان که تخم دولت
جاوید کاشت . ایزد تعالی همگنان را بر مرامی خود مسرور
دارد و از معایب خطا عفو و غفور و السلام و الاکرام [illegible]
لا یزال کالصلوات علی والدین و کالصوم جنة لاهل الصدق
والیقین ساعات بطاعات مقرون باد و اوقات بلذات و
مسرات مشحون . گفتم که کنم پس از دعا حرفی چند بر عادت
اهل رسم با هم پیوند . دل گفت که ابرام نه شرط ادب است بس
کن که همین دعا پسند جهت دل پسند . لازالت الافلاک
حول مرکز ارادته دائرة والنجوم فی اصابة سهم سعادته
جائزة . گفتم که جواب نامه جان پیوند بر لوح بیان
رقم زنم حرفی چند . دل گفت که از تکلف عادت رسم بگذر
که همین دعا پسند جهت دل پسند . خاطر شریف از
تقیدات بمطلوبات مجازی مطلق باد و اوقات شریف
مقصود باستغراق در بحر تصور حقیقی مستغرق
چون یافت گمان زاده کلک تو پیوند . ز آن خط مسلسل که در
افتاده به بند . گفتم که جواب آن نویسم دل گفت . بس کن که
همین دعا پسند جهت دل پسند . سلام الله تعالی و رحمته و برکاته

علیکم رضوی بعالیها نقابت قباب رایات ایاب
محمدی اعنی اکمل اکرمی الذی تقصیر البیان عن ان یحیط
بالقابه بل الالقاب یحیط و حضرته دون سده بابه مد الله تعالی ظل
افضاله علیا تا الدنیا والدین و معتنا الاسلام والمسلمین
[illegible] دعا [illegible] برلب [illegible] رسیده [illegible] شنیده
خیالی کرباآن هست [illegible] رایج از عهده [illegible] با [illegible]
میلی و بهدی میکرد و وعده [illegible] انکه چون مجاری احوال
ایام [illegible] بحمد الله المفضل الجواد [illegible] اقامت مراسم شکر
مستوجب دوامست و طایفه احباب [illegible] و اعیان ملک
ملت و ارکان دین و دولت علی الدوام و [illegible] منتظر و در
مقام ترصد و انتظار اند [illegible] که اوج جاه [illegible] دولت [illegible]
خورشید سا روی [illegible] از طلعت فرخ خراسان را [illegible]
رعایا بمراسم اشفاق و مکارم اخلاق [illegible] که با سعادت
این مقصد و الکمال آن مراد [illegible] این [illegible] تفضل [illegible]
و [illegible] دالان عالی [illegible] الایام واللیالی بمبارک
اکارم و اعالی ممدود باد والسلام [illegible] افتاب [illegible]
حرمت چو سازد ذره [illegible] پایه قدر و شرف [illegible]
در جواب ان خطاب از ذره عقل خود [illegible] شمارد [illegible]
الا [illegible] جواب [illegible] افتاب اندر [illegible] عمل سازد [illegible]

جز بجا پوشی بکوید سنک عذری افتاب ؛ اساب دولت
این جهانی قرون بموجبات سعادات جاودانی پیوسته
بالنبی واله الامجاد رقم تحریر یافت لقد هبطت ورفاه ذات
تجبر الی فقر اهل الفقر من قصر قیصر صحیفته نتیجه علقت
بها حبا جمل معلق واعتنا ر موقر تسمات اقلام وبیان
عالی مقام سده سدره آیین وعتبه علیه سپهر تمکین پادشاه
جهان پناه و شهریار معدلت شعار سلطان الغزات و
المجاهدین قهرمان الطبقات والمعاذین لا زالت رایات
نصرته منصوبة فوق السماء دآیات دولته مکتوبة علی لوح
البقاء نفس سعودی حسن ابن علی بن عثمان کرد ستعلم
امروز امیر حج وغزا چو کشت بادیه آبادار و بجای سموم
وزید نزکیب بیابان نسیم روح افزا کهی که پای درآوردن غزا اثرها
بجای اهل کفر شود صورت غزا اش غزا از طوق طاعت او عجب
نتافت سر که بداد سر تیغ تیز سزا جهان بجاده
کوشش و جاهان که زعزم پیست راه جستم سپهر جاده
را بعهد معدلتش نیست ظلم کیشان را جزاه و ناله جزاه
الله خیر جزا مشعر باستخلاص احرامیان بیت الله از توهم
و درکیسی حرامیان دور از راه و مبنی از توجه عساکر عالم گیر جهان
ستان بعزیمت غزای کفار نواحی کرجستان روشنایی

بجادیه لوی

[illegible] خان باد به شوق جمال [illegible] مراد را تازه ترقی داد
و [illegible] خان [illegible] سوختگان معرکه جهاد و اجتهاد را
نصرت بی اندازه بخشید [illegible] تا نام [illegible] و هم [illegible] برزمی
[illegible] دولت و [illegible] آسمان و طوایف دعاگو
اداکرده مراسم شکرگزاری [illegible] اعمال نجات
اقدام خاقان چون [illegible] اعلام عز
نصرت انجام [illegible] عداوت ملت اسلام [illegible] حال
[illegible] اهل ملاذ [illegible] و جلال [illegible] و
اقبال باد بالنبی و آله الامجاد [illegible] تابش برق
[illegible] سپهر [illegible]
شیم ذلک البرق [illegible] من شیم [illegible]
فی [illegible] من [illegible]
[illegible] کرامت [illegible] نامه
اقبال و دولت [illegible] چون [illegible]
[illegible] آن [illegible] جان مشام دل [illegible]
[illegible] نون والقلم و ما یسطرون [illegible] جواهر زواهر
[illegible] کون [illegible] در خزانه غیب مکنون [illegible]
[illegible] لاریب مخزون بود [illegible] واسطه قلم [illegible]
در سلک اظهار در رشته [illegible] انتظام [illegible] جمال

نامه میمون و طلیعه کمال صحیفه همایون آمد ای [illegible]
وسامت اتسام درة التاج امراء الکلام و واسطة عقد
اللیالی و الایام بلکه انگشت نمای جمع کروبیان صوامع
قدس و مجلس آرای بلکه سیرداران مجالس الشیخ الرئیس
... ساب تعرف الدر حوادث نظم یکون کالعقیق
بسط الصعد علی علاقة الختم عنه و جدرته خطوة ...
فی صحیفة الورد علی الذهب فاجو قطعاً حیث صارت
قطعاً موضع من فرق العطیة و الرفیعة زبان آرای
نامه بر سطری چو عقد گوهر است . سبحه کرده قدسیان
از عقدهای گوهرش . شاهد غیب است معنیهای خوش
گرسبت . نامه فرمت طره داراند و در گوهر ریزش . لو
... نوس خط فلک است . بر حرفی ازان . گرده خامه جانماز
شور شکنی در ریزش . چون رخ خوبان به رنگ و بوی خیال
ان رخها . داده توقیع خداوندی خیال و لیکن ...
اعنی حضرت من جعله الله تعالی باب الاکرام ...
ورفعه فجس المکارم الی [illegible] المملکة الذی ... اهل الکرم
من نوایر شواقه بحرق و قلوب ذوی الهمم من خواطر
اشتیاقه بجهت ذوق خداوندگار خواجه بو عنان [illegible]
عوالم فضل و احسان شد کرم و حمید شایع بالبرامکه والجود

کالسحب مطرة الجود کلم سایل [illegible]

[illegible] بابولیه فی عبقة الرغد عدالمجد محمودا علی [illegible]

لوی هرا و اسوق فی العنایة اسم من المجد افتاد

فضل کز آغاز دوران آمدست هرادا و مطالع نزع و سیر

نتیرش خسرو اقلیم دانائی کرسی پایه گرفت عقل را

تعلیم درس از خاطر دانش ورش [illegible] دست او الک بخش

و دولت نو ورش الملک [illegible] علی تخت نشست دوران

دست کشش گسترش جلال الحق و الملة والدنیا والدین

عنایت الاسلام و عصمت المسلمین ادام الله تعالی ظلال

جلاله علی المعترفین بفضله و المتوقفین من افضاله چند

[illegible] چنان دیده در تفرقه خانه ناسوت مشاهده جمال

روز افزون و مطالعه غره غرای همایون دست نداده تا

[illegible] محنت رسیده در کعبه بیعت آباد ملکوت و وحدت

سرای لاهوت دم محبت و ولا زده و قدم یگانگی

و اتحاد نهاده روان لم اعرض حیث حبی و وصله ذاک

غراب البین فی صدد الصدة فاز [illegible] کانت موطن

وحدة [illegible] عن وصمة القرب و البعد [illegible]

همه [illegible] طایر [illegible] بینای [illegible] آستان او که [illegible]

ز اوج کیوان برترش [illegible] عمر [illegible] پرواز کرده جان [illegible]

[illegible]

آشیان در هوای [illegible] ایوان و رواق منظرش
واین سابقهٔ محبت واخلاص و رابطهٔ مودت و[illegible]
چون ازارلست تا ابد خواهد بود و ما الفت الشوق
تحو شبابه من المبدا حیوان یکون الی اللحد ولی
عشقش که از ازل شبا فطرت دو [illegible] بر قدس
عطف دامن باد حسب محبتش خدمات [illegible]
النفحات و [illegible] العوجات [illegible]
اوقات [illegible] ایام [illegible] الغیاث [illegible]
[illegible] متوطنان [illegible] حرمان و [illegible]
[illegible] ان [illegible] بود مرقوم [illegible]
میکرد [illegible] حضرت [illegible] سعادت و [illegible] اولیاء ان [illegible]
وجود مسافت میرود [illegible] میباشد [illegible]
[illegible] ایا کل یوم ولیلت الی باب [illegible] بکل [illegible]
[illegible] دو چشم بود هردم دو رود
[illegible] بوستان [illegible] میل و [illegible]
[illegible] شرف دست بوس خدام [illegible] سدره مقام
[illegible] که [illegible] خامه [illegible] داد و
یاد [illegible] نامه [illegible] توان کرد [illegible] اشواقی الیه
شدید [illegible] الشوق اصحاب الجحیم فی [illegible] روی

[illegible]

من بخاک پای اعز دل بود ؛ ز آرزوی غرقه در آتش
نخل دلکوثرش ؛ از آن وقت باز که توقیع التوقیر مبنی
از صوات خاطر خطیر بجانب این حقیر سمت تحریر یافته
مطرح اندیشه عقل و خیال و مطمح نظر امانی و آمال گر
استجا و بتقبیل انامل شریف و استرفا و تحصیل
فواصل شریفه امری و یار سیف ؛ فی ارض اشتیاقی اعوام
وایما ما کان الحقوق تلبث الی ... جانی ندارد
که از دم بو بهار دستان ... رشک ... دوم از
عکس جمال انورش ؛ ملک او بهشت و ... آن
شجر عشق ایمن زود ؛ عمرها سودای ... دل غم
... ورش ... و چون تجدید درین ایام دیگری از یاران یکان
یگانه رسیده و نوید مزید التفات رسانیده ؛ مرطوق صدق
آن ... بود و حنو دل از ترس گذرانید نوائح شوق
و تحسین ... شرف ملاقات ... قد شد و وداعی
فریق مقتضی با دراک دولت ملازمت مواصلت نمایید
گشت شعر اتانی و قد البرس عند روحی ؛ و قد توقد نار
الشوق من ذلک الموقد ؛ ز آتش غم سوخت دل
خواهم بیادش بردهم ؛ باشد امید و بخاک کوی آن
نا کسترش ؛ اما بواسطه تراحم عوائق و تراکم علایق

زاران حمله حراقت اوقات کین سالیت این شکسته
احوال که بحکم الجنة تحت اقدام امهاتهم مصلحت
که سرا زده منشی میدارم این بیت [illegible] سید [illegible]
امنیت متصل بکرید [illegible] و صدقت الاخبار [illegible]
فرزندیت عوادی الدهر عن ذلک القصد مادر [illegible]
از جانب ورش دار وجدا و ای فرزندی که نسبان
خصم دارد ما ورش [illegible] این همه سید جهات [illegible]
مسبب الاسباب جل شانه سببی گرداند [illegible]
دولت و متکفل [illegible] این سعادت [illegible]
و سبب گرداند [illegible] و ما یاس لی ان یرفع الستر [illegible]
و لتفتح [illegible] سبل الرشد [illegible] چشم میدارم [illegible]
از بارگاه [illegible] این و [illegible] بار من نبرد فلک [illegible]
بعزم کشور [illegible] اطناب [illegible] کشیده [illegible]
بالطال و القاب [illegible] امید [illegible] ریاض جنت [illegible] دولت و [illegible]
از جویبار فضایل و فواضل [illegible] خضرت در مراتب [illegible]
و نضارت ابد الاباد در ترقی و از دیاد بمحمد و آله
الامجاد و صحبه الاحباب [illegible] لقد طال ما بدر حبیب
فی تحقیق ما نعود علیه للتقابل بالسرور [illegible]
المتعاملین لقا یره و یحرمه عن ضبط الحصر و الحد
فقط

چو نسیم دم من کرنا روبود حرف وصوت نیست
... خلعت مدحی که افتد در خورش ... بهره ور شود
و اقبال باد الاقران ... بخت و ستاره سعادت یار
و دولت یاورش ... یا ایها ...
... هیکل گفتار هوای ... نثار کرد آوری
... نظر ... و صورت نظره ... و ره
... قدح من اشربت ... و داو ... ه
... فی کل لفظ ... غایت شیئی و فی کل
معنی ... رسالی ...
... کم شده‌های رسانند نامهای ... لطافت
درج بود در آن جواهر هنر و فضل و مکرمت بهای
چون عرائس معانی ابکار که نفائس زمعانی افکارند
... اصور خیالی و تشکل باشکال ...
... حسن عبارت ... لطف استعما
... از ... و ... و حلی و ... و ... اجلال
... خطوط و سطور ... و عنبر جام
... فی الدجا و الشمس فی الغمام جلوه گری ...
هر یک از قوای جسمانی و مدرکات روحانی ...
دیگر یافتند و بهره تمام تر گرفتند باصره از مشاهده ...

تیلی و نمود رقمی آن باطراف و اکناف [illegible] تدقیق [illegible]

دهقانان دیقت و نمیران کاشت و آبیاران سحاب [illegible]

پنجه [illegible] فوق نیار سیراب دربان کرد [illegible]

خط سبز [illegible] رشک قرنه رشتت باغ [illegible]

تر [illegible] می پرورش سیاه [illegible] خط [illegible] شبنم [illegible]

حکم [illegible] ارحال و ست الفاظ [illegible] امیر [illegible]

شامات شور [illegible] کام [illegible] اجات [illegible]

سیاه [illegible] بهدوست [illegible] مشام [illegible]

استشمام [illegible] مشام [illegible]

و [illegible] من رحیق مختوم [illegible] رسانید

دل [illegible] فی حال [illegible]

[illegible] ذوق [illegible] استماع آن [illegible]

[illegible] فتاد [illegible] حبیب [illegible]

بجیوان [illegible] مسند [illegible] عقود

رو [illegible] لولو [illegible] محمد [illegible]

عذرا [illegible] مستورات [illegible] معانی [illegible]

ملمع حروف مقطعات [illegible] خطوط [illegible] و نقطه

[illegible] کاملی [illegible] الیاقوت و المرجان

[illegible] ایشان دو [illegible] یافت لم یطمثهن

السی

آن [illegible] علیم و الهام درشان ایشان چنان آمیخت

با ایشان دل گرفتی [illegible] زیبا از روی حاجت [illegible]

زبان معانقه و [illegible] و مخالطت و امتزاج چه از نتیجه

لطائف و دقایق معارف و حقایق استخراج کرده شد

که زبان خامه بیان از ادای آن قاصر است و بیان

خامه بیان از [illegible] ادای آن متقاصر است

حقایق لطف و الطاف [illegible] بعض معانی [illegible] کلامی

[illegible] آنچه نوشته شد قاصر آمد و عاجز شد ورق

[illegible] از [illegible] و [illegible] معارف [illegible] اصحاف [illegible]

[illegible] و [illegible] زیری [illegible] کلمات [illegible]

[illegible] و [illegible] اصول از [illegible] لغات [illegible] اعراب

نظم [illegible] صوفیان [illegible]

و [illegible] چون [illegible] و [illegible] قرین [illegible]

[illegible] مقرون بانواع نیاز و شکستگی و مشحون

باصناف [illegible] و [illegible] موقوف عرض آن مطلع

انوار لطایف و منبع اسرار معارف [illegible] محیط

الفضل و الافضال و مهبط [illegible] الامانی و الآمال

و [illegible] حصار [illegible] الا [illegible]

متنان [illegible] دریا دلی که بر دل دریا چو [illegible] زوال

او شود از تاب خجلت آب ؛ هر چند گشت این فلک
اکنون نیافت ؛ در جنب بحر همت او در یتیم حباب
ایشان که فیض او همه آفاق را گرفته شاید اگر
خطاب شود هر کس را عتاب ؛ آید فزون ز حد شمار ایام
کرمش ؛ فصلی از روزنامه احسانش انتخاب [illegible]
اگر از بیان [illegible] ؛ میدانم این دعا [illegible]
مستجاب ؛ لا زال فی [illegible] تحصیل نعمة
عونا الاسلام والمسلمین وعونا لاصحاب [illegible] ارباب
الیقین [illegible] میشود شکان نوایر اشواق ولواعج
درد اشتیاق که در مجمر سینه محبان افروخته شده و [illegible]
دفع عین الکمال از آن جمال [illegible] یار را
تشنه وار [illegible] بترکیب حروف و کلمات
که از عوارض و لواحق الفاظ [illegible]
اقلام و اوراق که شاخ و برگ اشجار ریاض سخن را
نسبت بمنزله [illegible] و طوفان نیران [illegible] بارسال
نفس و مشابه اخفاء الشمس [illegible] بالقای
خاشاک و خس هیهات هیهات [illegible] آتش
تا کی توان [illegible] در [illegible] بقرص ساده [illegible]
نفس ؛ در خرمنی که صاعقه [illegible] آسمان ؛ باشد
فال

[illegible]

محال شعله نهفتن بخار و خس با جرم خامه شکسته
زبان با حجره بسته و دهن از آن مشتول رمزی از آن
می آرد و حرفی چند بر نوع بیان می نگارد و چون
نیست چند زبان شرح حال دل واده شد زبان چرا
قلم از خامه و زبان دوات [illegible] دل
پذیر کرد در باب توجه این فقیر و زبان خامه لطائف
چه مرتفع بود شب بسیار خیال از آن انعقاد و زمیره برنده
و طاوس بیان از آن [illegible] شیراز اما می دانم
تجملو سلیت لداعیه خصیت روی ضراعت و اشتیان
در القبه اقبال توان آورد و بعد تقبیل کدام منقبت اخراج
حرم جلال آن کعبه امانی و آمال توان نسبت کرد
حاکم که چون خامه زبر پا ز قدم مخلصان را نبود
چاره ز قربان بردن لیکن این خرده که از وصل
هنرمی دارم نتوان بجانب آن معدن احسان
بردن [illegible] واجب و انا شود قطره به آوردن تکار
زیرک خود زیره بکرمان بردن مع هذا پا در خیال
می آید که لا ابالی و از اندیشه قلت اجابت و
ملاحظه عدم استطاعت ناکرده قدم صدق در سبیل این
[illegible]

امواج محبت باک ندهشته کشتی شوق در دریای
این بیت و هو افکم اما چه چاره چون زمان تقدیر نورق
تقدیر را بمصوب مقصود نمی راند علی توفیق سفینه امید
بساحل مراد نمی رساند نباید هر دم بدست جهد کشتی بادبان
سعی نمی گشتم امید در این لجه لیس تا ره ساحل بر است
آوردم دلی چو حرقی المرماح لیس رشیهی لسعی ... تعلی
و نعاتی نعمت متوجه آن است که عنقریب در زمره فی ...
بالمره و اتموا الحج و العمرة لله بنیت ادای مناسک عمره و حج
که وجه توجه قاصدان و یاتون من کل فج عمیق هست احرام
زیارت بیت الله الحرام که رکن اسلام و حج جمهور ... است
سوام بسته ... و قیام بوظایف طواف سعی ...
مقام آن زبده کرام که ... ناس و افتخار انام است
معمود می آید ... بوده عمره وصل تو توقع نا کرده ...
با آن ... حج تمتع امیدواری بعموم کرم و شمول نعم
حضرت باری عز شانه آنست که حصول این امل قبل
قضای الاجل دست دهد و وصول بخدمه الانبیت قبل
حلول المنیت روی نماید زیرا پیش از آنکه اجل
حیاتم بدر رود آرم امید کرد و از آن وصالت کریم هر چند
[illegible]
میسر نشد

میسر گشت بود و مورچه ضعیف از آن جا که با سلیمان در
معرض سؤال و جواب درآید اما چون ابتدای این
مراسم و مالات از این مقاول از آن جانب بوده رجا
واثق است و امید صادق که این جرأت مقطع اغراض
نشود و این گستاخی [illegible] بر لب [illegible] نکرده [illegible] بر زبانم
رفت تو گستاخ [illegible] که [illegible] این [illegible]
و [illegible] ورق [illegible] که [illegible] خورشید [illegible]
[illegible] معانی شوق [illegible] ساکنان
[illegible] از روی و معنی از روی پوشش [illegible]
صورت علائق و [illegible] تمام کتابی [illegible]
باشد سیاق سخن بدان انجامید [illegible] اختتام
[illegible] از خیال و دعا استجابت [illegible] سمت [illegible]
[illegible] باشد و دست قضا از [illegible] رایات ملک [illegible]
اقبال را بر چهره [illegible] تمام [illegible] حیات
[illegible] زلف آن [illegible] در شد [illegible]
[illegible] باد آن زلف جاروب [illegible]
لی عباری جانب مقصود کلی و السلام

یا کتابی اذا وصلت الیهم فمع الود واوصل بدیهم
واذا رأیت ثم فوادی قل له دم علی العکوف لدیهم

چون تخلف از مقتضای دانا و اقتفای امتی برای من التکلف
شیمه مقتبسان انوار نبوی و شیوه مقتصان آثار
مصطفوی صلی الله علیه وسلم نیست الی تکن لی دعوة
سخن در دعوی دعوی نیتی بی دعوت مدح گستری با اهل
دعاوی که بود با نو مصاف رغبت و رسایل
کرد خلاص اصناف . چو قالی بود سیلی در دست . در اخلاص
گنجد در آن نه ریا . بود خواهش از ثواب سلیم . در روئیت
از قدیر و علیم . نشان رحمت جاه و جلال و عرصه عرصه
اقبال دولتمندی میگویند که بر سر هر چه عقل دور اندیش از
شمایل صوری و معنوی و فضایل دینی و دنیوی که نشا
نشاتی مدحت گذران و اسباب مجالس محمدت شعاران
سرانست اندیشه‌ای ما مساعی مستند و عوارف حضرت سلطان
حضرت اضعاف آن در اطراف و اکناف جهان صورت
انتشار یافته است وسمت اشتهار گرفته لاجرم آنرا
از قبیل توضیح واضحات داشته و از مقوله تبیین بینات
انگاشته بلسان اعتذار و زبان عجز و انکسار میگوید
چگویم در اوصاف صاحبدلی . که مدحش بود داخل
هر محفلی . بهر وصف لایق که رو آورم . که راه مدیحش
بیان بسپرم . بیان وصف مشهور باشد عیان . که ا

گردد

خوش مهر ... حجاب از صرف اضطراب ...

روی بکوی بی ... شدوران گفتگوی قبلی دانسته

آید از عتاب که گویا که پی روشنست آفتاب

گوید زبان آور ... که گردید ... نعمت ... ایوان

ملیه و اذا ... باب انشاد غلام من ... باب

الدعاء وبقاء الذی ملکه لا یبید مدی عمره مستغرق

الدهور والبقاء بالطول والامتنان علی مسند الفوز

طول الزمان ورقاه رفا عن الامثال ...

بل الکمال مرای ... صمانی ...

معنی روحانی ... از فروغ طوالع انوار جمال

عکوس لوامع اسرار کمال ... بالامالت ...

که تو به دوری و تکلف ... ز توفیق ... خسرو دلگیر

اولیا ... شوق و ... و تعطش ... مضامین ...

شد و ... از صوب صواب دور ...

و از طریق تحقیق بعید ... رسید صورت آن

جمال و کمال کیم گاه بیگاه با نور خیال دل و دیده

زان ... آید ... که ... دو ... از میان

رسیدم ز نام وصال و فراق ... شرح غم اشتیاق

گوید خردمند با خویشتن که ... ای ... از

شوق من [illegible] فرمع نیز چون دوری صوری واقع است
و آن کمال اتصال و اتحاد را مانع علی الدوام کلی
نیست بان تغیر و خلل میباشد و تمام خاطر یان مشعوف
که حضرت حق [illegible] اند از مکمن غیب لطیفه ها و پیشاند
که صورت را با معنی مطابق سازد و ظاهر را با باطن موافق
گرداند تا چنانکه دل مخزن جواهر اسرار کمال اوست دیدها
مطلع لوامع انوار جمال او شود و چنانکه زبان مظهر
خصوص مناقب و فنون مآثر اوست گوش هم مستقر
غرایب و لطایف نوادر او گردد [illegible] خوش
اندام که با معنی جان و دل [illegible] شود متحد صورت آب
[illegible] برنگ بصیرت برآید نظر از دیدار جانان
[illegible] و بهره ور [illegible] باشد زبان طوطی شکر [illegible] شود
گوش هم [illegible] گوهر [illegible] چون در [illegible] و جواهر لفظ
پرورده بود در جوانی به پیری تمام بر آورده لوای
ولای آنحضرت بر دوش و جمال [illegible] این
جنابست در آغوش با مکتوب مرغوب متضمن مقصود
و مطلوب مسرور شود و از پرتو اقبال بویرانه مسکینان
انداخت و منور حضور خود کاشانه تاریک نشینان را
منور ساخت ان وعده [illegible] مشاکر شده ان داعیه

متابد

شاید گشت ملک واجب چنان می‌نمود که بوجه آنکه
عالیه نفاذ یافته بود فی جرأت گستاخی تمالی و فرحی
که از نفاذ و عقب مرسیان دیار هی مباحث بعد از آن
گروه طرایق القیا ... دی و دقایق اعتقاد و بیش گردد
تا چون بال همت برشته علایق بسته بود و بای ...
ورشک لاحق ... این نسبت در حیز توقف
ماند و آن امنیت در معرض اخلال و تعویق افتاد
و ... جا که در دست من ... کار کرده‌ام ملعبه ...
... لطف ... مقدر که پرداخت کار جهان ...
... قضا را جهان چو گیرم ... دولت کند
قضا افگند ... کند ... ننهد ... سنگ افکنم
میوه جوی ... آید ... ملتمس
آنکه چون جواب ... تشریف پابوس مشرف و
و مباحث الحانی محسن ... تمام ملازمان کفایت نماید
... ره‌گذر و ... مراجعت فرمایند باشد که
بیمون تقویت و فضل و عنایت حضرت حق سبحانه
تعالی در موافقت و مرافقت ایشان سفر مبارک
میسر و حضرت مهیمن منان به محض فضل و
امتنان اولیای آنحضرت را حسب الامکان ارکان

مصحوب وارمغان بادا مأمون در مقر دولت و مستقر

جاه و حشمت بالنبی و آله الامجاد ... ای تشنه

لب از شرح غم تنهائی : برخود شمعی بجان زدن سودائی

خوش آنکه رسد بیار و مکتوبی : سوز دل خویشتن یک

بیک نمائی ... ای همایون نامه آمد تازه از باغ

بهشت : در وی از کافور رسمه عنبر سرشت

یا خود از لوح بیاض صفحه نور وجود : خود حرفی کلک

صانع از ظلمت امکان نوشت : رشحات سحاب

نزول و نوال و قطرات غمام فضل و افضال که از پایه

کلک مشکبار و قلم گوهرنثار فیضان کرده مزرعه

رجاءات تشنگان وادی فراق و کشت زار امید

جگر خستگان بوادی اشتیاق را تازه و سرسبز ساخت

و نفحات بساتین نطق و بیان و فوحات ریاحین

علم و عرفان که از مهب سطور عنبر نسیم و خطوط عبیر

شمیم وزیدن گرفت و دماغ جان نزدیکان

و دوران مشحون و اسلال [illegible] را [illegible] سودا

ریشه قلب چشمه آب [illegible] : و انعامت

سوختن [illegible] و فا است : این رشحه و [illegible]

باز ملکیر : زیرا که عالم زنده باین آب و هوا است

با مرادان

تا امدادات ترشحات و اعداد آن نفحات می‌رساند
ملک اتحاد خامه جواهر نخبه و دعا و ثنای محمدت
و ثنا و ثنای زلال بحر مکرمت و دریای جود و فتوت
مبکر و ابعد است که صدف سمع قبول با این مکرمت
گشته هر یک در قدر دریای و قیمت گوهر گرانی
ارزانی دار [illegible] تحفه قطره و سمع قبول توقف
قطره را نیست و روانی در [illegible] از صدف [illegible] دل
مشتاق [illegible] آرام [illegible] است [illegible]
در [illegible] و [illegible] اشتیاق نموده حرفی چند
شرح شعله‌های حرقت فراق و حرارت اشتیاق [illegible]
از زبان [illegible] سطری چند در بیان کششهای محبت
اشتیاق [illegible] و در میان نهد اما خامه با این همه
زبانی از [illegible] دم مران صورت سرگشته و خامه با این
سالک روشنی از قبول این تحفه مرغوب [illegible]
می‌بست [illegible] و [illegible] حریف آب [illegible]

مساله

تا [illegible] تعارف روزبانی [illegible] روشند را [illegible]
[illegible] حسنانی می‌باشد اما چون هر شرط درین [illegible]
حاصل [illegible] است و مربوط به تحقیق شرایط از
[illegible] و آن [illegible] در [illegible] قوت [illegible] است و [illegible]

در موطن فعل [illegible] انجامیده لاجرم جمال آن مطلوب

بحجاب غربت [illegible] مینماید و چهره آن مقصود [illegible] پرده

احتجاب [illegible] بار [illegible] نهفتست لیکن پرده [illegible]

اگر [illegible] صبا پرده [illegible] نمیکند [illegible]

[illegible] بوادی [illegible] گذرانیده [illegible] وصل

در [illegible] رسانیده منجر است که [illegible] امتثال

اگر [illegible] ابای فروتنی و افتادگی [illegible]

[illegible] صدق [illegible] نقد وفنا کالاء

محبت [illegible] بشوارع نیاز و افتقار

و سالکان [illegible] ازان [illegible]

[illegible] خالی [illegible] تر [illegible] و بیان [illegible]

رفیع [illegible] نتایج فضایل و کمال و [illegible]

[illegible] امانی و آمال [illegible] برسانند تا [illegible] چون

[illegible] تقدیر [illegible] شود و شرط توفیق

موافقت [illegible] [illegible] راه [illegible]

[illegible] وصال تو لی [illegible] باید [illegible] متاع خود

[illegible] کشیده [illegible] کشتی [illegible]

[illegible] سخن دراز گشت و ابرام از حد [illegible]

درگذشت لا [illegible] احوال [illegible]

[illegible]

واقع باد و دست‌آوری عز و اقبال از مطلع سعادت
و کرامت لامع و ...
... و این نامه که جامع ...
گفته‌است در و گوش نواب ... چو پرده
کردی ... بر بسان بسوی ... نسبت ... سلام
... ترحم ... و فضائل ... مرتبه
علی ... فضل ... احوال ... لم ...
... عشق ... تحمیر ... محبت ...
... بمصرف ...
... دیده ...
... گوش بود ... بود ...
... چو گوش ... شوق ...
... فرصت ... دوری ...
... دولت ... و نهایت ... الست
پس از آن است که مدد کاری دولت ...
و ... زبان شکسته ... نامه ...
... مقدور باشد و وصول ... عرض آن
مسئول ... چون ... جناب زبدة العلماء
عمدة الفضلاء کاشف حقایق العلوم موضح دقایق

النفوس والملکات القدسیه والکمالات الانسیه
المولی الاکرم الامجد نور الملة والدین محمد ازان
بازکه بسته طبع این بی بضاعت بسود و تعقد آن موقوف انجام
تمام داشت بنابر اشارت جناب کرده چند روزی
توجه با تحریر آن نموده این رساله مصحوب ورقی
چند در شرح قصیده که بنده خاکسار علی ناظم العروض
والقافیه اظهاراً للخلوص والاعتقاد و تاییداً للطیب
المحبة والوداد مرقوم رشحه اخلاص گشته مجلس
شریف ... موقف میگردد زیب
و اقبال اگر قبول افتد و چون شواهد فضل و
کمال و استحقاق واستیهال جناب ... از آن
اجلی است که بتوصیف و تعریف احتیاج افتد
وسعت اکرام و افضال خدام ... مثال
از آن اقوی که بتحریص و تحریض مفتقر باشد و از آن
باب شروع میرود و شایسته ... همواره
صحبت و آل نماید نگارنده خدمت خواجه درویش
مشرب در جوانی به پیری ملحق مقدم شریف ارزانی
داشته همواره بذکر مکارم اخلاق و نشر مراسم اشفاق
نادمان آن آستانه و ملازمان آن دولت خانه

زبان

زبان تیغ و سنان [illegible] چمن بستان آن عطر ریز
باد نسیم صبحی گل کنم عطایه و ردای سنبل گیسو
با هیچ باب شکسته شود به لطف آرایش سبب شیبا کرد و از آن
مشکلها به زیادت ابرام و خطر او سبب توفیق
رفیق سعادت زیادت و السلام والاکرام

قد بناء فی القاب مستجمع الفضائل

من جمیع الامانی لی لمن اتا واصل نظم بدیع و
نثر رقیق برکسی مشکل نیست [illegible] ما طم للیة و قوابل
مشتاق به پیش سرایت که شرف نامه این ضعیف است چون
گذارم و تشریح تطاولی که در طی آن مطوی است
چسان عرض دارم اگر رسید است بعون الله و حول [illegible]
و آنگه که سایه و نگاه چشم مرهم و مدت [illegible] استفوات
سو نیست و خصوصی مفصل آمال و [illegible] سو رایش
حاصل نور رو بدانش مخلص طلب سرور فاتحه ابیتش مبشر فتوحات
ابدی و خاتمه اش مبشر ختم سعادت سرمدی [illegible] نقش
از حرف نیاز عاشق و معشوق و نوازش [illegible] طولش
از طول بندگانی در غربت و کار [illegible] دلکش تر
المقصر لطف ها کرده روزی در ملک شوری روم به
و فراز تا کرده و بیعت آن یک منزل طی به اتحاد گاه

در طی صحیفه [illegible] یکی از لطایف آن [illegible] بود
و دقایق آن منظور شد از قانون تحریر و تقریر بیرون
است چون این شوق و تزلزل و تعطش والتیاع
در یافت آن منبع لطایف و سرچشمه دقایق [illegible]
فا سوخت [illegible] آن تشنه لب که آتش [illegible] زده
طبع [illegible] چون آرزو [illegible] [illegible]
عطش [illegible] [illegible] [illegible] سازد [illegible] که بسوزد
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مرحوم
[illegible] [illegible] کلام [illegible] [illegible]
معطوف [illegible] [illegible] عنایت [illegible] [illegible]
مصلحت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] شده است [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و نفس [illegible] [illegible] [illegible]
با [illegible] کارها و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرم
[illegible] است و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
مقصود

مقصود از اعلی هیمنه نمودن و بیرون آوردن از شیایی
جهان بجز کوشش کردید. مطلوب در کنار دل و میان
جان و تن [illegible] و میان مقصود از [illegible]
[illegible] طلبی گردیدن [illegible] مشغول [illegible]
[illegible] بجلال و [illegible] از [illegible] از [illegible]
[illegible] مقصود [illegible] [illegible] از حصول
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
اخروی لطیفت [illegible] [illegible] ماند [illegible]
گرده [illegible] زیاد گرده [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
ابو علی [illegible] قدس سره در [illegible] مجلس [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] با همه [illegible] از [illegible]
گروه محققان چون گفتند [illegible] با این همه تحقیق [illegible]
افادت کرده گفت والله که اگر [illegible] [illegible] [illegible] گردد
دل من حضرت حق سبحانه و تعالی [illegible] [illegible] از علوم
[illegible] و آخرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ما طلعت علیه الشمس مراد
از ما طلعت علیه الشمس آنست که هرچه آفتاب [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] این خاک توده با انواع الاشیا آلوده

پیش رتبه حضور بان حضرت به قدر توانا نبود و مقصود
از عرض این کلمات اظهار عیب و تابعیت ایشان احوال
خود و الحاح حاجت به جهت معارف آگاه و مرا چه
سبب نفحات الانس من حضرات القدس از مقامات و
حالات و دولت ایشان و معرفت و مقالات ایشان
جمع کرده شده بود و نخبه زان مجمع مکارم و مجمع آثار مکرم
امیدواری به نیابت [illegible] مواظبت [illegible]
[illegible] [illegible] و زان غایت و دولت [illegible]
و [illegible] تمام ما حصل [illegible] [illegible] والرد و القصد انه
والشعار [illegible] مرتبت کتاب نفحات الانس تو
شده [illegible] [illegible] [illegible] خوارمی
برتبت روضه ارض [illegible] [illegible]
لا او [illegible] صدق و مرادی [illegible] از [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کلمه
اینست از بهارستان احوال و مقالات ارباب ولایت
[illegible] [illegible] از بهارستان اوراق و [illegible] اصحاب
کشف و کرامات [illegible] [illegible]
اگر العیبه اقبال مقبلان خوانند [illegible] و [illegible]
[illegible] گویند بان [illegible] [illegible] و [illegible]
کشادی

گشت دمی بیشه و بار غزالهای نجد در هر جا سر رشته گسستی
[illegible] رشته آمال ناقابلی [illegible]
[illegible] بحث کر چون ازین گلدسته بوی مشام جان
یافتی نبوده چاشنی بکام ذوق و وجدان انشان
[illegible] از بوی گلی جانب گلشن نشنیده دی
[illegible] [illegible] باغ [illegible] [illegible]
لطف باقیان [illegible] اشد زگلزار باغ جوی
[illegible] [illegible] عز و جلال [illegible] [illegible]
محفوف باد و واجب [illegible] آمال [illegible]
و جلال [illegible] آن [illegible] کرم [illegible] زبان [illegible]
[illegible] روزگار آسمان [illegible] [illegible]
خلاصه [illegible] [illegible] خلاصه [illegible]
رقیم العبد الفقیر عبد الرحمان جامی [illegible]
[illegible] [illegible] سواد [illegible] [illegible]
چون [illegible] گستاخ رو [illegible] آن [illegible]
سر [illegible] من از قفا میگویم گریان گریان [illegible]
[illegible] برکی غبار [illegible] و [illegible] مکتوب
شریف [illegible] لطیف [illegible] التفات [illegible]
[illegible] [illegible] دل [illegible] [illegible]

سبب فرحت بسیاری و پژمرده از ذرات جود وجود
[illegible] بحال گشته بود و این بخواند چنانم
قصه و اقبال می سرآید من کیستم که نوشته‌ام
من در طی نامه دیگنی از روی من این دو تم
نسبت آنکه گوش رضا فی ذکا بی که قاصدی تو کند
گشت و گوئی من و علی نقد انتم لا ارسال نامه و
خط مبنی از معنی فرغ والتباع وادراک بسعادت
اتصال و اتمام مطلبه احلال تحسن ادب و تجاوز
از ادب ارباب طلب متعالیه لاتم فرق حجاب
عادت کرده دوری و رقیبه معوق ارادت آورده
میگوید جانان طلب وصل تو نتوان کردن حینا
نیست آن و چون دل بیاد بت بعدت خیالی
روی تو مرد ودن بشبهای فراق مرا بروز آورد چه
چون سخن با تمام رسید خامه شکسته ایستاده و نامه
خود به پرده آوری نمی توان کرد آنچه مقصود بست در حیات
می آمد و آنچه در عبارت می آید دای مقصود و مانع
گردان به که طلب می‌جوشی شیم و درد سر خامه و کاغذ
می‌بریم و دانیم که از دو کون مقصود یکی است غافل از
دو کون دل بمقصود رسیم مقصود آن است اند و

شیخ

[illegible] شود و هر کس در این دولت [illegible]

[illegible] دارد و [illegible] دارد و هر کس [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] اوقات [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] تقویت و تکمیل [illegible]

[illegible] کار [illegible] اصل [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و راکای [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] اصل [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] سلام [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صحبت [illegible] شهود [illegible]

[illegible] صحبت [illegible] الله [illegible]

[illegible]

[illegible] سعادت [illegible]

توجه [illegible] خصوص حقیقت [illegible]

[illegible]

[illegible] از شهود [illegible]

واقع آمده و حقیقت صحبت [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تحیات [illegible] ذوالجلال والافضال [illegible]

[illegible]

[illegible] والسلام

[illegible]

[illegible]

[illegible] در جناب المعالی [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] مالی در جنب [illegible]

اندرین [illegible] الدولت مشاهد سعادت

[illegible] نام

[illegible] لطایف کلام آن مشغول خاطر [illegible]

[illegible]

و عادت [illegible] انبساط

در مکاتبات [illegible] باشد تا چون [illegible] خدمت [illegible]

[illegible] فضایل صوری و معنوی که از [illegible]

بشرف [illegible] مشرف [illegible] و همواره [illegible]

و صحیفه خاطر ایشان رقوم صفات کامله و نقوش نعوت

فاضله آن حضرت [illegible] تصمیم [illegible]

بال استمالت [illegible] توجه بساط بوسی آن

دولت [illegible]

[illegible]

[illegible] رضا [illegible]

[illegible] والاکرام

[illegible] بعرض [illegible]

تحقیق و تنقیح [illegible] است که [illegible] علیه الاف التحیة [illegible]

[illegible] الثنیة [illegible] اکرم

تالی [illegible] است [illegible] مشتی [illegible] بیا [illegible]

در آن [illegible] کرده [illegible] را

در [illegible] که [illegible] شاید [illegible] دوستان [illegible]

[illegible] جاه و جلال [illegible] حشمت و اقبال [illegible] سیاست

کشیده [illegible] باشد [illegible] باید

در برابر [illegible] زبان [illegible]

[illegible] گردد از [illegible] اخلاص [illegible]

محبت و اختصاص که زبان [illegible]

[illegible]

[illegible] طریق [illegible] نموده

[illegible] که [illegible]

[illegible] والسلام

[illegible] داشتن [illegible]

[illegible] زمان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نیاز

[illegible]

[illegible]

[illegible] کاغذی [illegible] کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

من العبد [illegible] علی المجلس [illegible]

والعز والاقبال والعلم والتقی اما بعد [illegible]

الشریفة وصحیفة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الی حضرة ... الذي ... وحصة ... علی ما حصل

[illegible]

المحبت والاخلاص ... بنيا ... العبوديت

الاختصاص لكن اعرضت عنوا من الصحة ... تحق

كثيرا بهو ... الانشاء واختصرت ... بود

علی الاحبا من ... الدعا ... علی الساکین ...

ويبقاه في ما شاد ... البقا والسلام ... الكريم

هركه ... گشت ... گوشه ... ديگر ... بكان

قرار ... جناب ... وتعالی ... انتسابی

ادام الله فضائله بنابر سابقه محبتی ورابطه ... بود ياد در

سابق ايام با خدام ... مقام صورت ... نيست

بود ... العشاق ... من ما ... مسكن ... حسبه

بهت ... انتظام ... ملازمان ... بسته

که بعد از ... توفيق چون ... سعادت ... شد

يا ... التماس ... عواطف كريمانه

علت عنايات ... خواهد بود ... مشرف ...

چو ... آفتاب ... كمی ... نام ...

درويش ... مجلس عز واقبال ...

لطيفه ... مستغل ... بر ... الكمال

... علوم آن

[illegible]

از جمله آن جاه و جلال و ثروت [illegible]

خوان کرمان چه بود [illegible] اهل حاجات [illegible]

[illegible] عنایات [illegible] اقبال [illegible]

[illegible] کتاب [illegible]

عنایت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آدم [illegible] آثار و الطاف [illegible]

[illegible]

و اختلال [illegible] خواجه [illegible]

از فضل الهی [illegible]

و سعادت [illegible]

[illegible] اقبال [illegible]

عاقبت هیچ نگفتند که هیچ نتوان گفت زا جهان
که حقیقت اشیا را چنانکه هست نشناختند چنانکه گفته اند بیت
در عقل ... [illegible] ... غفلت الفضلاء فی ...
الاوهام ولا حیله فیها ... [illegible] ... انکار ...
... [illegible] ... که از کشش این مصیبت مشکل بود ...
اهل ایران ... [illegible] ... و غوطه ...
این از دست ... [illegible] ... اعتقاد ... غم عشق
تفاصیل الاجزاء ... [illegible] ... الاعضاء   والشی
... جست و جان ... [illegible] ... و دیده ...
است اما چه توان ... [illegible] ... وجود ... باید که
رفت ... از عدم ... [illegible] ... بسر حوان حیات
نه گفت که شربت نجات بخشید   گهی یعقوب
نسیم یوسف ... میبرد گهی یوسف ... فرقت یعقوب
میسوزد   بر ضمیر منیر آن برادر روشن است که چون طایر
روح متعلمی از مضیق و ربقه حبس ... هوا و قضا بر عالم قدس
... گشت نزد اهل بصیرت ... نشاید و چون
... جان صاحب دلی از تنگنای ... تقیید ...
... سرای ... اطلاق آورد ... ارباب النفس ...
نشاید ... حرم ... در قفس تنگ نشسته آید که ... تنگ
شکست

6475

[illegible] خودکان که صحبت ملک پاست روحانی و ملکان که قدس
[illegible] هست [illegible] برادر روحانی [illegible] اقربا که از [illegible]
[illegible] ایام صحبت با علمای [illegible] که [illegible]
[illegible] باد [illegible] اعزاز بقائهم الله تعالی [illegible]
[illegible] فی [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] والسلام [illegible]
ادام الله تعالی بقاء [illegible] الدنیا والدین و [illegible] فی معارج
العلم والیقین شنیدم که [illegible]
[illegible] تعارف [illegible]
[illegible]
[illegible] خاطر [illegible] و [illegible] والسلام
والدعا [illegible]
و [illegible] تصحیح و مقابله [illegible] وقت آن آمد که [illegible]
در خلوت خانه بیت الکتب [illegible]
الفکر الثاقب والرای الصائب [illegible]
جلوه داده شود [illegible] که [illegible]
[illegible] قبول [illegible]

حرفی نه بر وجه صواب چون آن باشد از کرم استیفا

الکمال کتابت شیخ محمد افضل ادام الله تعالی ظلال معدلته

احسانه علی مفارق المسلمین الی یوم الدین بعد رفع

ادعیه صالحه و اثنیه فایحه که بسبب و عتبه علیه حضرت

خلافت پناهی سلطنت دستگاهی خلدت الله ملکه

عاید میگرداند که طبع عدل او با ایام همیشه اتصال عاشق

و معشوق چون نسبت دارد فرحت باد و عطا و فور الطاف

بلند چون خوردکان طلا اثر باش فاروق مرصع اکر

اجل محترم که بعنت احتیاج همراه او فلان که مکاره در ملک

معدومان آن درگاه سعادت انتظام یافته خدا

مکارم اخلاق و محاسن اوصاف ایشان بسمع

فقیران اینجا که رسانیده سلسله شوق و ... آید

این چند کلمه مصحوب طلبیات دیوان اشعار گستاخی کرده

امیدست که بشرف قبول یابد و الدعا صحاف والد

الایام ... بعد از رفع علائق نیاز اعتقاد

و اختصاص بعرض ... خدمت و جناب مولوی

الله ... که بستان کعبه آمال ... قبول

قبله اقبال آورده و اینجا بر اختلال آن آستان که بستر

... التماس تفقد و بشارت ...

جناب [illegible] انتساب که بفلک عز و [illegible]

چو خورشید تابان [illegible] بود

توفیق [illegible] و السلام و الاکرام [illegible]

من نتائج [illegible] تقتبس اشعتهم [illegible]

حقیقة لا اختل نظم وجودی الموهوم خداوند [illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible] بود [illegible]

تعرض لعرض تحیات [illegible] حل [illegible] اشکال

اشکال [illegible] النتائج [illegible] علوم تحقیق [illegible]

[illegible] عشرت [illegible] عن [illegible] المسالک [illegible]

تحقیق الذی [illegible] بان المعانی [illegible]

[illegible] و تصحیح [illegible] ببذل جهده و طاقته [illegible]

الدین و [illegible] الطبع [illegible]

الالهیة الی [illegible] الکمالات [illegible]

العلمیة و العملیة شمس [illegible] الحق

[illegible] الوری بمکارم رسوم [illegible]

ان [illegible] فی طی المنشور و المنظوم [illegible] فی حل [illegible]

عقود [illegible] بالقواعد [illegible] العلوم [illegible]

[illegible] الی [illegible] مفاوضه فضلیت

اتفاق [illegible] علی الفقرا [illegible] و ازان

[illegible] شتابان [illegible]

[illegible] معانی ان مشرب [illegible]

چنانچه [illegible] این [illegible] و عذاب

[illegible] بوده است [illegible] ملاحظه [illegible] فیتنا

ثم [illegible]

[illegible] است [illegible]

از [illegible] که این [illegible]

[illegible]

از [illegible]

[illegible]

و الاعتقاد علی اتحاد الاعمال الواجب [illegible]

[illegible] عدم استطاعت و تفرقه بال [illegible]

احوال [illegible] سبب [illegible]

باب [illegible] الوقت را درتی چند فراهم آورده و چون [illegible]

[illegible] نوشته [illegible]

[illegible]

و [illegible]

بود [illegible]

و [illegible]

نسبت محبت وشفانه توفیق ترتیب تعلیقات آن رفیق
کرده‌اند چون خاطر مجذوبان بهم آورده مجلس و ما مشتاق انواع
فضایل مشحون بیان نمیشود چه وده والسلام [illegible] الی
جعفر الاصدق [illegible] مشرف [illegible] منتظر [illegible] بعبارات اشارات
لطیفه در طیب اوقات [illegible] نسبت
سالی [illegible] از [illegible] حضرت و نصرت طیب اوقات [illegible]
حال [illegible] مستعدی [illegible] تن را [illegible] الی التقوی
[illegible] العزا الذی [illegible] المعتزل و [illegible] از
کلیات [illegible] این فقیر [illegible] و [illegible] آیات احوال
استفسار فرموده و وقت حاضر [illegible]
[illegible] و زمان حال و تحول با ماضی [illegible] و چون آن
سالها مشاهده بود [illegible] منیر روشن خواهد بود بخاطر عاطر
مبین [illegible] حدیث عاشقان کرده و [illegible]
[illegible] حال بیدلان گشته [illegible] عاشق از جان [illegible]
آمده [illegible] امروز [illegible] [illegible] بی‌جا نه
تعالی [illegible] گرفتاری خود [illegible] گرفتاری [illegible]
گرفتار گردانند بمنه و جوده والسلام [illegible] الی العبض
[illegible] الله [illegible] تعالی [illegible] مقامات
[illegible] بلسان [illegible] والسلام [illegible]

محنت کثرت جناح الغفلت جنح ظلام [illegible] کی بود
یا شب کرده و [illegible] الکریم که بکمال منت [illegible]
چاکرم که برکنار بزم [illegible] از دل [illegible] چشم صد [illegible] دو چشم
خون فشان آن چنین را [illegible] خدمت [illegible] حقیقی
و دوست حقیقی [illegible] بیت الله الحرام مجاور روضة
النبی علیه السلام مقیم مقام ابراهیم علیه السلام محرم حریم
[illegible] و حطیم الساعی بین المروة و الصفا الراجی حق
المروت و الوفا نورالدین حاجی محمد نقشبند [illegible]
للوقوف بعرفات عرفت [illegible] زمرة [illegible]
[illegible] تحیات طیبات و [illegible]
مشتعب از فرط شوق و غرام و کمال وجد و [illegible]
[illegible] و اشتیاق [illegible] ملاقات و [illegible] مقالات
متجاوز الحدود و الغایات تصور فرمایند [illegible]
پاک [illegible] عالم آب و خاک مقام [illegible]
[illegible] اوطان [illegible] ایمان و صفا [illegible]
از [illegible] السلام [illegible] جانان [illegible]
[illegible] با یکسی [illegible] قدر [illegible]
[illegible] ارباب دولت همه وقت [illegible] حاصل
هست [illegible] همه جا خانه عشق هست چه مسجد چه کنشت

لاتقل

[illegible]

لا تسل وار ایجسر فی [illegible] محمد [illegible] شد وبعا

منزل علی کمال [illegible] علی [illegible] بایدکه [illegible]

بعد [illegible] از میان [illegible] و [illegible]

کنار [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مبارکت [illegible]

که موطن اقدام انبیا و موطن اعلام اولیاست و

[illegible] رمضان [illegible] وارد که [illegible]

اجابت [illegible] بار [illegible] کار برآید [illegible]

[illegible] حضرت مخدومی

[illegible] وفراغت اند

منتظر قدوم شریف [illegible]

وادی طبیعت [illegible] وصول [illegible] حقیقت

رسند [illegible] این [illegible]

شهر [illegible] خدمت [illegible]

[illegible] السلام [illegible]

واضافت [illegible] الدین [illegible]

[illegible] بارم [illegible]

[illegible] خواهم [illegible] بارم

[illegible] موجب [illegible]

[illegible]

[illegible]

بمقتضای وعده [illegible] دولت و سعادت

مستدام باد والسلام [illegible] دولت [illegible]

[illegible] الاتفاق لا یزال

[illegible]

[illegible]

[illegible] شکسته [illegible]

[illegible] پاره پاره [illegible] آورده [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فضل و کمال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] افتاد [illegible]

و تعلق [illegible]

[illegible] مبالغه و اغراق

[illegible]

سخن از دستشان [illegible] شیوه شکستگان و عرف

اوان الوانی شده به دعا اقتضا میرود لا یزال [illegible]

[illegible] افضل [illegible] و عا [illegible]

[illegible] الیک [illegible] [illegible] ارست [illegible]

[illegible] تعطیل اشواق [illegible] و [illegible]

[illegible] خوشی [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] فی ذری اعلی العلی

[illegible] وقتا رسانیده

و جواب [illegible] از [illegible] [illegible]

الاقلام [illegible] الکلم و [illegible] الشوق

[illegible] صوم [illegible] صدق و صفا

[illegible] چون معشوق [illegible]

تو سید [illegible] شمائم [illegible]

[illegible] گفته [illegible]

النوار [illegible] ان [illegible]

[illegible] الهدی [illegible] من البلج [illegible]

دولت [illegible] [illegible]

[illegible] رسید [illegible] بشارت [illegible]

[illegible] لم یکن [illegible] قول المبشر بعد الیاس

بالفرج لك البشارات فاطلع ثنايك فقد ترى
لم اثنيك من فرج بساير ... ادوار شهور
... محالي ... حقالي ... وحدت
... بسر معنى ... اومض برق
بالاستبرق لاح ... في كيادار في معتادا ام تلك
ليلى العامرية اسفرت ليلا فضيئت الصبا صباحا ولما
پرده نشين حجب ... رازحقيقت بنمائى ... استطالع
آن ... ... بصورت ... وگفت
يا آفت ... حبيبي ... اما بلغت
الم تسمع ونظرت ... الم تشتاق ... الم تعرف اثار
نسيم ... حيات ازمنظر ... دل ... دل
... دل ملكت آباد آسيب كل ... و
اجزاى وجود ... گشته ... و
برخند ... گفته ابرج النسيم ... من
... فاحيى اميت الاحيا ... ازبيع
... الا رجاء ... از ... ات
مرقرآن خاطر ... گشت امید ... تازه باد ...
صريرآن ... بزم ... ساع ... هوا ... گوید
ابيات ... كه مجد ... المقتضاى في

قلقل

[illegible]

تمام ۱۲

مهجوران مضایق لقید و شیدایان حریق فراق و ... [illegible]
محرومان بزلال تقلید ... [illegible] الالتقاء ... [illegible]
معلومات و ... [illegible]
ما قوه ... [illegible] لفظی ... [illegible] پیش ... [illegible]
عین نسیم ... [illegible] المدعو والادعی از
زبان عشق ... [illegible] نسیم ... [illegible] املا ... [illegible] بعضی رضای ... [illegible]
از ... [illegible] مصیبه ... [illegible] حضرت ... [illegible]
فی ... [illegible] محفوظه ... [illegible] والتبلیغ ... [illegible]
اتصال ... [illegible] احتیاج ... [illegible] حقیقت بود
در ... [illegible] امتناع ... [illegible] صورت نمود
که کار ... [illegible] حکم نسبت و اعتبار است از قبیل
ممکنات ... [illegible] من الشوق الالیم ... [illegible]
الجسم لدی ... [illegible] الروح لدیک ... [illegible] والمعشوق
ما ... [illegible] شوق ... [illegible]
که شمیم ... [illegible] خورشید عالم افروز ... [illegible]
شوق ... [illegible]
من امروز ... [illegible] خاطر ... [illegible]
که ... [illegible] سوره اخلاص و ... [illegible] اختصاص
علمی کرده ... [illegible] عرض ... [illegible] گستاخی ... [illegible]
خیر ... [illegible] بحمد الله ... [illegible]

ای ... [illegible]

این بیت در صفت [illegible] این مصرع فصاحت دلیلست

مشتمل علی الاطلاق بر تشبیه بالنسبه فی [illegible] و از

[illegible] آرایش [illegible] الیها [illegible] آید چنین

[illegible] حق [illegible] که [illegible] لطیف [illegible] است

کیفیت [illegible] معنی وحدت [illegible] را [illegible] الحقیقه

[illegible] بیت [illegible] السلام الکرام

گر [illegible] عبارت [illegible] طایر [illegible] شوق

[illegible] عبارت [illegible] مضمون [illegible] سالی [illegible] یک

[illegible] نیسان [illegible] قطره [illegible] شد [illegible] در [illegible] شمس [illegible] چنین

صدف [illegible] آمد از میان حق [illegible] ناطقه [illegible] است

[illegible] ترکیب [illegible] طریق

[illegible] الکلام [illegible] فصیح [illegible]

[illegible] نظام [illegible] بیان [illegible]

[illegible] کلی [illegible]

[illegible] کالاز [illegible] این [illegible] خامه

[illegible] از مقام [illegible] محال [illegible] است [illegible]

[illegible] صفات [illegible]

تعالی [illegible] است [illegible]

[illegible] مطالب [illegible] حاجت [illegible]

سر حاجت ... و مقالت ... [illegible]

... [illegible] من افصح ... و مسرح [illegible]

صبح [illegible] کتاب ... [illegible]

العذب مسالع [illegible] ... خالی ... عال

بتحقیق [illegible] ... بشکوه [illegible]

[illegible] مبرهن ... [illegible]

موهبت [illegible] ... [illegible]

پیشه تنگ [illegible] ... حاضر

با انوار [illegible] قدسی ... [illegible]

سواد بر نور شد ... [illegible]

گشت [illegible] از آن سواد ... [illegible]

معروض [illegible] شود ... [illegible]

[illegible] اعتقاد در ساحت ... [illegible]

رضا [illegible] ... [illegible] مرقوم

مراسلة [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] این [illegible] ...

[illegible] ... [illegible]

موجب [illegible] ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و السلام و الاکرام [illegible] علی السید [illegible]

و بالعز و الاقبال و العلم و التقی اما و [illegible]

حالا قد شکرت الله علی ما وصل الی حضور دولتی من النعمة

والسرور و حمدته علی ما حصل الذی شد مکاتیب من

المحب و الرامی الشدید [illegible] اهل الالفت و

العزت علی [illegible] علی الاحباب و من وظایف الدعا

[illegible] [illegible] تعالی [illegible] بعقیب شدنی ما ایت باکن البقا

والسلام والاکرام [illegible] صاحب نشد که این ارزو چون

کند ما خرکه [illegible] از [illegible] خویش بنشانی [illegible] این کرم که

[illegible] بر طبق کمی احتر مقبل ذرانم مران کنار وقت الی

شکر عام و لطایف [illegible] اینا دار این مهجور گیاه

مانده از مجلس حضور را از روی دل در کنار [illegible] بود

دیگر ناتوان [illegible] بر [illegible] قصور را [illegible] شفا رسانل

ترسان [illegible] زبان شکسته بیان ادا [illegible] بود و سخنان [illegible]

بسیت [illegible] کرد [illegible] [illegible] گردد [illegible]

آورده [illegible] که [illegible] [illegible] در [illegible]

[illegible] بر کرمت خوانم [illegible] و در خفی کنم [illegible]

شکر [illegible] [illegible] فضل خوانم از التفات خاطر خطیر که

حالیا این حقیر از معاتبه و [illegible] بر تقصیر [illegible] از نواحی

مروحان بموقع [illegible] آن انتساب [illegible] می یابد اگر [illegible]

دریافی

دریافتی [illegible] مسافت [illegible] ساختن
[illegible] مشتاقی را چه سود چون آفتاب [illegible]
[illegible] شنود [illegible]
کرامت [illegible] چون آفتاب [illegible] زوال
[illegible] بنیاد [illegible]
[illegible]
[illegible] حکایت [illegible]
تقصیر و تحمل [illegible] و شوریده [illegible]
[illegible] زبان آوری [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] چاکر [illegible]
[illegible] گذشت [illegible]
مقام [illegible]
[illegible] صحیفه [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] تا [illegible]
جناب [illegible]
[illegible] مشکین [illegible]
نوازش [illegible] اشتیاق [illegible]

[illegible] جسم [illegible] صور الفت ان و شعور زبان [illegible] العیان بوده ام
[illegible] آن واهب [illegible] اگر [illegible] لطف خواهم
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
از تو هم غلط [illegible] ادعای نسبت و اظهار صورت افتقار [illegible]
[illegible] اقتدار [illegible] بود [illegible] حیثیت [illegible] باب [illegible] کرده شد
[illegible] شوق [illegible] عبارت چه حاجت چو سر دل [illegible]
گواه [illegible] دل [illegible] سوخت این کلام و گستاخی این ابرام بود
از حکم الامور [illegible] گشت [illegible] در نوشتن [illegible]
در این اراده الهی [illegible] دعای [illegible] نسبت [illegible] تعالی
ملکی صفات [illegible] عزت [illegible]
خواهی [illegible] احوال [illegible]
[illegible] ریح الصبا [illegible] الی [illegible] من [illegible] الحبیبا
الی الطرف نسیماً من [illegible] من عنده [illegible]
بگوی [illegible] تازه شد عشق ترا با دل [illegible]
قدیم [illegible] مشکین [illegible] مشکین [illegible]
[illegible] سواد دیده ارباب بینش [illegible]
و چون [illegible] اصحاب الشوق [illegible] این وقت [illegible]
ساعت [illegible] قلیل البضاعت [illegible]

[illegible]

سینه مجروح از تیر الم و شوق ملاقات سینه شوق مجروح

و حصول ملاحت تا آفتاب از برج شرف درجه [illegible] دار

وار لفظ لطیف مشاهده افتاده [illegible] کام دل از روی بوسه

حاصل کردم [illegible] از شعر [illegible] کردم و اگر لب

یادگار [illegible] نبات [illegible] کرده [illegible] حکایت کردم

هر چند حصول آن [illegible]

و حصول [illegible] از مرتبه [illegible] شکست دل [illegible]

چون لطف تو عام است از [illegible] آری اگر [illegible] عالم

بر [illegible] تردامنی [illegible] از [illegible] عصیان [illegible] باران تو

بهاران [illegible] سوخته [illegible] سوخته [illegible] چشمه [illegible]

از ان [illegible] زبان [illegible] لطف [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] اصناف انواع الطاف

و اصناف الطاف و اعطاف [illegible] باشد چون تو

[illegible] شوق [illegible]

و کشیده [illegible] موقف [illegible]

رسانیده میشود [illegible]

اگر [illegible] قبول [illegible]

[illegible] مفاوضات ارباب العبادت

[illegible] مطلب ... ومعهم ... اخلاق ... است ... حرمین ... تحقیقا
که ... پر ... توان ... [illegible] ... السلام
الله ... [illegible] ... الا ایام ... [illegible] ... ایام
[illegible] ... [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... السعادت ... خاطر ... [illegible]
[illegible] ... بر ... بکار ... [illegible]
[illegible] ... درعیان ... [illegible]
ارشاد ... [illegible] ... دوام ... [illegible]
الغایبین ... الحاضرین ... [illegible]
[illegible] ... نماید ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
زانکه دست ... از ... کوتاه ... این ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... اخلاق ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... آن ... [illegible]
[illegible] ... سلام ... و برکات ... علیکم ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]

[illegible] هر [illegible] نصیب او شد [illegible]

بشنو از نی چون حکایت میکند با زبان بی‌زبان [illegible]

از جداییها شکایت میکند محنت تمادی ایام فراق و توالی

آلام اشتیاق [illegible] است که با مداد کاغذ و مداد

احوال دوست قلم و دوات [illegible] تفصیل [illegible]

آن توان نمود [illegible]

اما چون خدمت برادر حقیقی [illegible] دوست [illegible]

[illegible] بهانه کتاب [illegible] روی [illegible]

آورده [illegible] خود را گوشه خاطر

مجاوران آن آستان که قبله [illegible] است [illegible]

[illegible] ملازمان آن درگاه [illegible] همنشینان [illegible]

[illegible] نسبتی دارم نزدیکان درگاهش

که خود را [illegible] هر چند سلام

قطره [illegible] با محبت و [illegible] ذره [illegible] خورشید [illegible] خلاف

آب اما چه توان کرد [illegible] عاشق [illegible]

خود [illegible] گفته [illegible] خیر الکلام ما قل و دل [illegible]

کمالات از [illegible]

[illegible] عالی بر مفارق ادانی و اعالی [illegible]

باد بالنبی و آله الامجاد [illegible] اقبال [illegible]

[illegible] که [illegible] عاقبت [illegible]

شریف کلام در بیان کمال شعف [illegible]

[illegible] کرام [illegible]

[illegible] منافقت

[illegible] بیان [illegible]

[illegible]

[illegible] کلام [illegible] بیان [illegible]

[illegible] مکارم اخلاق [illegible]

است که [illegible] الکرام و احترام

[illegible] اتمام [illegible]

[illegible]

[illegible] هر که درین راه قدم نهاده [illegible]

[illegible] سبحانه و تعالی [illegible]

[illegible] سرمایه دولت ابدی [illegible]

[illegible] والسلام و الاکرام

[illegible]

[illegible] و وقت [illegible]

[illegible]

[illegible] آورده [illegible]

مقالات ایشان شکست و نیران عروقات [illegible] معانی

ایشان بی شک [illegible] التفات [illegible]

[illegible] و [illegible] ذوق شان [illegible] ساختند

[illegible] ایشان [illegible]

حقوق صحبت و شرایط محبت [illegible]

و [illegible]

[illegible]

[illegible] و علیهم الصلوة و السلام [illegible] فضایل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از قصیده و از غزل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مکارم اخلاق [illegible] شریف [illegible]

[illegible] شریعت [illegible] توقیر و تعظیم

مقدم [illegible] هر چند [illegible] فضایل و شمایل [illegible]

فضول [illegible] بنابر الحاح و اقتراح [illegible]

[illegible] حق سبحانه و تعالی [illegible]

و با خود داشت [illegible] کرامت [illegible] بالنبی و آله الامجاد [illegible]

حضرت رسول [illegible] پادشاه روم فرستاده بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] درویشان [illegible]

[illegible] اقبال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

این کتاب مسمی به شواهد النبوة لتقویة یقین [illegible]

[illegible]

بسم [illegible]

یا جمال هر ذی جمال یا عظیم کریم السجایا یا عظیم الندی جزیل

العطا یا جمیل الشیم [illegible] الایادی [illegible]

[illegible] بر زبان جز جواب [illegible]

[illegible] الف [illegible] الف [illegible]

[illegible] البسر [illegible] قدم

در جنت آن [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] خدایگان [illegible] خط [illegible]

[illegible] زده لوح [illegible] انگشت [illegible] لوح [illegible]

[illegible] که [illegible] الا [illegible] که [illegible]

[illegible] ازین خواجه محترم [illegible] باد [illegible]

[illegible] امید است که [illegible]

[illegible] اضعاف حظوظ والسلام [illegible]

[illegible] از نظم بیرون می آید [illegible] آورد [illegible]

[illegible] درست [illegible] که دلداران [illegible]

[illegible] دراز [illegible] شما [illegible] حال [illegible]

[illegible] است [illegible] حال [illegible]

[illegible] خجسته فرجام [illegible] که [illegible]

[illegible] در [illegible] و [illegible] حال [illegible]

[illegible] عبادی [illegible] برآمده والعاقبة [illegible]

[illegible] هزار [illegible] هرکس [illegible]

[illegible] بایست [illegible] و باید [illegible]

[illegible]

[illegible] شتغان [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شکست [illegible] در [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باوشاهی [illegible] و وضا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] منزلت [illegible]

[illegible]

[illegible] تعالی والله [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خانه‌ای که از اشتیاق بیرون رفتم با حضور کریم وصل خرم و شاد و [illegible]

که [illegible] بیرون [illegible] چنانچه [illegible] مقالات با مستغرقا[illegible]

در [illegible] کلمات [illegible] قطره به دریا دادن است و [illegible]

[illegible] فرستادن [illegible] گردی [illegible] که [illegible]

[illegible] و [illegible] رخصت [illegible]

است [illegible] موافقت [illegible] و [illegible] چون سبب

صورت [illegible] این فقیر مینماید و از این اضافت [illegible]

[illegible] این اضافت [illegible] و زبان

گستاخی [illegible] عرض [illegible]

[illegible] حقایق [illegible] رسائل [illegible]

والحمد الله [illegible] خصوص [illegible]

[illegible] کرده شده [illegible]

صورت [illegible] یافته همین نظر سعادت اثر [illegible]

مقالات و [illegible] و فضایل و کمالات [illegible]

والسلام [illegible] نوشته [illegible]

ابواب فتوح [illegible] اسرار حقایق [illegible] شرح [illegible] گفتار [illegible]

تاج گنجینه دل [illegible] انوار [illegible] آیینه روح [illegible] چون [illegible]

[illegible] فتوحات [illegible]

[illegible] شجره ثمره [illegible] ثمره ولایت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صفا [illegible]

[illegible]

[illegible] حقیقت [illegible]

[illegible]

[illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] ارادت [illegible] خاطر [illegible]

[illegible]

[illegible] دلها مرده زنده [illegible]

[illegible] معرفت [illegible]

و ناگاه بدین مخلص عدیم العنایه رسید و گشاده و
دیده بهاده خوشا ملتمس اکثار ... دو طلب اقتصار ...
اضعاف آن الطاف و اعطاف اشفاق موجب ایثار
اجابت و دعا اتحاف میرود عنایت و کفایت
مقرون باد والسلام خرم دلی که از غم ...
... جهان ... شادی ... پیشانی الی کلام ...
بی سابقه معرفتی یاد کرده صحیفه تعارف روحانی
مشوق عنوان ... محبت مقرون ... مشحون
مودت ... طلب ... و ... عاطفت
... رسید ... انواع بهجت و سرور ...
... نگاشت ... خامه ...
... معانی ... نامه ... که در ...
... هیجان ... جرم خامه از آن سر کشیده ...
... دعا اقتصار ... دولت ...
... حاوی ... حصول ... تشکر ...
بالواجب و ... العلیه ... کرده ...
... بود ... نسیم ... و ... کرده ...
... الحمد لله ... آن معنی ... سبب ...
داشته شده ... صورت ...

کنم [illegible] و [illegible] نوشته [illegible]

[illegible] کنم [illegible] [illegible] کلک [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] گردد [illegible]

[illegible] نسیم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] شکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] اقبال [illegible]

[illegible] [illegible] خاطر شکسته [illegible]

[illegible] چون التفات [illegible] این [illegible]

[illegible] آن [illegible] و از مطالعه آن [illegible]

[illegible] و در ضمن آن [illegible] و [illegible] ابتهاج [illegible]

در [illegible] انفراج [illegible] [illegible]

[illegible] مسکینان [illegible] والسلام [illegible]

[illegible] مقصود [illegible]

[illegible] هوش و خرد [illegible]

و تصدیع جهت آنکه بنده حافظ شمس الدین محمد که مدتی مدید [illegible]

پادشاه فغفور [illegible] و سابقهٔ دولت [illegible]

معاودت [illegible] درگاه عالم پناه [illegible]

[illegible] از دست داده و پای در [illegible] و ناتوانی [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

[illegible] کرده بود و آنچه [illegible]

آن را [illegible] آورده [illegible] که از [illegible]

[illegible] دامن [illegible] شده [illegible]

برحمت و غفران [illegible] اقامت صلوة و تلاوت قرآن [illegible]

[illegible]

امیدواری [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از سر [illegible] ساخته و آن [illegible]

[illegible] موافقت [illegible]

[illegible] ضعف پیری [illegible] طاقت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... جنانست که ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... بعنی ... [illegible] ...

... سبحانه و تعالی ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... بالای ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

[illegible] مقابله ما مورن و السلام والاکرام [illegible] فوق [illegible]
آنکه باز ایام رفته شد بدرود تو و بر دیر هم نگذشت منتظران [illegible]
دیده براه بود و بشکست خاطر از [illegible]
[illegible] چه باکی بود [illegible]
از وصل [illegible] بسته شد مراودات حاصل باد و بلطف [illegible]
[illegible] السلام [illegible] با بیدیده خونبار دل شکسته [illegible]
ز یار و دو [illegible] گشته [illegible] مستمند [illegible]
[illegible] از اشتیاق [illegible] و [illegible]
صحیفه [illegible] فضایل [illegible]
ام [illegible] الکرام رفته است [illegible]
ابواب [illegible]
اساس [illegible] مصدع گشت حق سبحانه و تعالی خاطر [illegible]
[illegible] السلام [illegible]
[illegible] پیش تو وفا [illegible]
[illegible] اعتقاد این [illegible]
مزاج شریف آنست که [illegible] باشد از تفرقه خاطر عزیزان [illegible]
[illegible] متأثر خواهد بود [illegible] جمعیت [illegible]
نخواهد بود [illegible]
بتشریف قدوم سرافراز گردانند آنچه مصلحت وقت باشد [illegible]

[illegible]

و مکارم اخلاق ایشان بدرجه‌ای که ناظر بکاری احوال [illegible]
که شخص مستطیع منتهی درجه‌ای است [illegible] السلام
[illegible] احادیث [illegible] الی
[illegible] العلیه و [illegible]
[illegible]
[illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] در [illegible] علوم [illegible]
اشتغال تام [illegible]
[illegible]
[illegible]
آمده بود [illegible]
در صوف [illegible]
خواجه [illegible] رعایت [illegible]
دولت دوجهانی و سعادت [illegible]
بعد [illegible]
آنگاه مولانا شهاب الدین عبدالله [illegible]
موافقت اوطان و مفارقت اخوان بی بهره در ممالک
خراسان و ماوراءالنهر بتحصیل معارف و علوم مشغول شد
[illegible] وفق استعداد خود اکتساب نموده

حالا حب الوطن گریبان گرفته و داعیه صله رحم در دامن [illegible]
عنان عزیمت به وطن مألوف و مسکن [illegible] التماس
آنکه چون [illegible] شریف [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] خود چون [illegible] [illegible]
عام اشفاق ایشان [illegible] [illegible]
[illegible] خواهد [illegible] توفیق رفیق باد سعادت [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
گرفته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] الف قلم [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چون صبا [illegible] [illegible]
گشاده [illegible] عنوان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چون
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اطلاق [illegible] [illegible]
با اوج آسمان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] نصیب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گرفته [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] دور [illegible] [illegible]

شروع کرده [illegible] حمیده ام بار دل بی آرام [illegible]
[illegible] بیان آورده و باستقامت قامت
الف راستی و [illegible] در باب [illegible] بار نموده
و [illegible] علفمیم از [illegible] راستی [illegible] قدیم
[illegible] صلاح و تسلیم پرده گشوده [illegible]
کلی آن از [illegible] سعدی [illegible] و اعاده [illegible]
[illegible] میدارد [illegible] میکرداند و السلام و الاکرام
[illegible] ثنای رحمانی [illegible]
[illegible] دلکش [illegible] نیست [illegible]
[illegible]
[illegible] سخن و [illegible]
و [illegible] دلیل [illegible]
[illegible] منظوم دیدم [illegible] مشتو [illegible]
[illegible] پیشانی [illegible]
والسلام والاکرام [illegible] زال قدره بین الاکارم
[illegible] علی سما المکارم جلیا [illegible]
معروض آنکه خدمت خواجه [illegible] زادگی [illegible]
[illegible] محبت [illegible]
نزول [illegible] صحبت ایشان [illegible]

و واسطه [illegible] شرف وقت نویس [illegible] ایام التماس آنکه [illegible]

[illegible] شده [illegible] نا میت و [illegible] [illegible]

دارند [illegible] حاصل [illegible] و [illegible]

باد والسلام [illegible] ای [illegible]

[illegible] من [illegible] السلام [illegible]

لکن [illegible] الی الروح [illegible] صحت [illegible]

[illegible] از التفات [illegible] بجانب [illegible]

رقت [illegible] [illegible]

باد [illegible] از [illegible] [illegible]

[illegible] از [illegible] بموقف [illegible] رسانیده [illegible]

از [illegible] [illegible] دارد [illegible]

[illegible] والسلام [illegible] [illegible] ارباب

الالباب [illegible] الاصحاب [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

از [illegible] [illegible] [illegible]

گستاخی [illegible] کردن [illegible] [illegible]

[illegible] آوردن [illegible] [illegible]

الاعتقاد [illegible] التحیة من [illegible] [illegible]

المولوی الاعلی الافضل و [illegible] الاکرمی

الاعلی

[illegible] الکرامة [illegible] الحق [illegible] العلماء
[illegible] بعد [illegible] الا [illegible]
[illegible] السکل [illegible] فی [illegible]
[illegible] الاسد [illegible]
[illegible] الی الاحبة الی [illegible]
[illegible] العالی والرفعة السامی [illegible]
الی [illegible] مقامهم والرجوع من [illegible]
ان [illegible] واعوانهم وان ما
[illegible] الی الاجابات والسلام [illegible]
بعد از [illegible] تحیت و تسلیم معروض [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] که این [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] عصا [illegible] در کوه [illegible]
[illegible] ناقه [illegible] قطع [illegible]
[illegible] است اندام [illegible] خیالات
[illegible] در یک مقام [illegible]
روز [illegible] جا کرده [illegible] معیشت [illegible]
دست [illegible]
از [illegible] نیست و صورت [illegible] خالی از معنی [illegible]
[illegible] عصا و رکوه [illegible] زمین [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بیت هیچ نقشی از انگشت [illegible] [illegible] که نباشد

کی با نقاش صحیفه وصف ما را کنند [illegible] دل [illegible] ما

بپاکان کرشاه [illegible] پاست [illegible] شد و لیا تمام

قدم الملوک ملوک الکلام من در وصف کفتند [illegible] قدم

[illegible] سامان [illegible] خاطرم [illegible] نسبت [illegible] المعجز

[illegible] عکسی [illegible] [illegible]

[illegible] اوج فلک آفتاب [illegible] [illegible]

[illegible] حسن [illegible] جمال [illegible] [illegible]

[illegible] الا [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] دل [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و ما

[illegible] او السیو [illegible] السلام [illegible]

شوق [illegible] کمال شوق [illegible] [illegible]

نیاز [illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] اولوا الالباب [illegible] [illegible]

وحشت انگیز [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] فضل و کمال [illegible] [illegible]

ارکان [illegible]

[illegible] در [illegible] آسوده [illegible]

[illegible] شود [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] خواجه جهان [illegible]

[illegible] نظر [illegible]

[illegible] است

[illegible]

[illegible] افتاد [illegible]

[illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ازو [illegible]

[illegible]

[illegible] پیش [illegible]

[illegible]

ملک فی مراتب تقوا با عصمت اصل و با ادب و [illegible]

نشستن تا حوزه عاشقان [illegible] انجمن [illegible]

امروز محمد [illegible] که کسی [illegible] و [illegible]

کلمات [illegible] و کمال شکل [illegible] [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] [illegible]

[illegible] و با درستی [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

سعید [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

سعید اصفهانی [illegible] الاسلام

و قتال [illegible] کفر و [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible]

و شجاعت [illegible] [illegible]

کمان [illegible] [illegible]

کف [illegible] [illegible]

سالکی [illegible] روشن [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] کریم

مجلس اول

چون قابلیت متعدد به یاد گوهر ارسطو اشتمال می‌جلوهٔ [illegible]

سلیمان عصمت جمال چو [illegible] مستهی [illegible]

والسیدا یا بعد من بعدی [illegible] الامر [illegible]

و [illegible] و الاکرام [illegible] من ناحیه او معالی [illegible]

[illegible] بسم الصوفات [illegible]

[illegible] سحاب کتاب [illegible] من السماء العلی

[illegible] المعنی [illegible]

الحبیب [illegible] الرقیب [illegible]

[illegible]

[illegible] نسیم النفس [illegible]

[illegible] سلام علی [illegible]

[illegible] حال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وصف حسن [illegible]

چنان در دل و دیده جا کرده‌ام که گویی ترا سالها دیده‌ام

[illegible] سوال [illegible] دندان [illegible]

[illegible] چندان [illegible] وصل تو [illegible] در چشم [illegible]

سر دفتر یک سلام توان ابراز چندان [illegible] مشتاقانه ام

حد نعمت کائنات را حسابم اعطا تا [illegible]

از [illegible] افراحت [illegible] تا [illegible]

[illegible] با تو همراه و در سفر بودیم و در مقامات

وصل تمام زبان به دست و دست یکدیگر بودیم این چه

نام بود [illegible]

صد جلوه [illegible]

کیست که با تو [illegible] جان [illegible] جدائی

سلسله مشک موی دوست زنجیر بسیار دل دیوانه

سوی دوست [illegible] پای او [illegible] افتاده [illegible]

پیغام سوی مشتاقان فرستند [illegible]

[illegible] گردان فرستند چون [illegible]

میان [illegible]

سلامی [illegible] از [illegible] کردم [illegible] سوی [illegible]

از [illegible] جمال [illegible] تا [illegible]

[illegible] شور

آن [illegible] استقبالش [illegible]

رفتار [illegible] دوان باستقبالش

[illegible] مردم [illegible]

از دیده [illegible] جمال [illegible]

تا این صورت

بی صورت نظم زبان زدن بیرون کشم خوش انگاره

و جمال [illegible] [illegible] دولت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

این نامه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] جمیع الکلام [illegible]

توفیق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] الله الباقی من کل فان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

شهر جمادی الثانی سنه [illegible] [illegible] [illegible]